

گل همین جاست، همین جا برقص

مارکس در فصل نخست هجدهم برومر، به افسانه ای از "ازوپ" شاعر اسطوره ای یونان باستان یاد می کند. این افسانه، اشاره به مردی شباد دارد، که شهر به شهر می گشت، مردم را دور خود جمع می کرد و ادعا می کرد، که می تواند پرش های بلند و شگفت انگیزی در بلندی های شهر "رودس" انجام دهد. با چنین ادعایی، هرگاه مردم از او می خواستند، برایشان بیزد، او وعده پریدن را به "رودس" حواله می داد. از قضا، روزی وارد شهری شد و ادعای پریدن های بلند خود را تکرار کرد. مردم از او خواستند تا بیزد. وقتی او پریدن را به شهر "رودس" حواله داد، اتفاق عجیبی افتاد. مردم فریاد زدند: "اینجا رودس است، بپر". مارکس، با اشاره به این اسطوره، در مقابله با دغلكاران و شبادانی که انجام وعده های دروغین خود را به "ناکجاآباد" حواله می دهند، می گوید: "گل همین جاست، همین جا برقص".

حسن روحانی، روز ۱۲ مرداد در اجتماع مراسم تنفیذ ریاست جمهوری، ضمن دفاع از عملکرد کابینه نخست خود، انجام یک سری اقدامات دروغین و توخالی دیگر را در دوره دوم ریاست جمهوری خود به مردم وعده داد. روحانی در این مراسم پس از مقدمه چینی های لازم ادعا کرد، "دولت یازدهم از طریق بازگرداندن ثبات اقتصادی و کاهش تورم و افزایش خدمات عمومی"، قدم های مهمی در راستای از بین بردن فقر و نابرابری در جامعه برداشته است. او پس از بیان ادعای توخالی بازگرداندن ثبات اقتصادی به کشور، با دغلكاری تمام "ریشه کن کردن کامل فقر مطلق" را در بازه زمانی کابینه دوم خود به مردم وعده داد. حسن روحانی در قسمت های پایانی سخنان خود نیز، مدعی شد، "صدای مردم" را در انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ شنیده است و لذا، قول داد، "به امید و اعتماد آنان با همه وجود" توجه کند.

برای اثبات دروغ پردازی های روحانی، نیازی نیست تا به ادعاهای توخالی او طی چهار سال گذشته یا همه وعده هایی که در مراسم تنفیذ داد بطور مشروح پرداخته شود. اشاره به همین دو،

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۶

کشتار تابستان ۶۷ و کاروان داران خون و جنون

بنا به ادعاهای رسمی، در ۵ اسفند ۱۳۵۷، دادگاه انقلاب اسلامی به فرمان خمینی تشکیل شد. وی با حکمی صادق خلخالی را مأمور تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی کرد. در این حکم، از خلخالی خواسته شده "تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل می شود حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی" صادر کند. اما با توجه به اعدام ۴ تن از سران رژیم شاه در شب ۲۶ بهمن، حتا پیش از صدور این فرمان، "دادگاه های" شرعی خمینی کار خود را آغاز کرده بودند. بنا به شهادت منابعی دیگر، خلخالی در ۲۴ بهمن ۵۷، با همین حکم به سمت حاکم شرع دادگاه های انقلاب منصوب می گردد.

باری، با تشکیل "دادگاه انقلاب اسلامی"، خلخالی جلاد دست به کار می شود. با موافقت خمینی، در دادگاهی چند دقیقه ای حکم اعدام ۴ نفر از سران رژیم گذشته، یعنی مهدی رحیمی، نعمت الله نصیری، منوچهر خسروداد و رضا ناجی را صادر و اجرا می کند و بعد با همدستانش به تهیه کیفرخواست علیه اعدام شدگان می پردازد. (از قول ابراهیم یزدی)

در صفحه ۳

هیچ راه نجاتی جز روی آوری به انقلاب وجود ندارد

در صفحه ۵

لغو خدمت نظام وظیفه اجباری

رشد نارضایتی در صفوف سربازان، همواره بازتاب رشد اعتراضات و مبارزات توده های مردم علیه نظم حاکم و انعکاس بحران سیاسی در یک کشور است. این نارضایتی و اعتراض سربازان، اشکال مختلفی از شکل غیرفعال خودکشی، تا کشتن فرماندهان، فرار از پادگان ها، تمکین نکردن به خدمت نظام وظیفه اجباری و در نهایت شکل شورش های گروهی به خود می گیرد. در ایران نیز در دوران بحرانی که به سرنگونی رژیم سلطنتی انجامید، تمام این اشکال رخ داد.

آنچه در طول چند هفته اخیر در پادگان های رژیم جمهوری اسلامی رخ داد نیز، بازتابی از همین بحران ها و نارضایتی و اعتراض سربازان علیه نظم حاکم است.

در اواخر تیرماه در جریان شلیک یک سرباز به گروهی از نظامیان در پادگان آبیک قزوین، چهار تن کشته و ۶ نفر زخمی شدند. چند روزی پس از آن در ۱۵ مرداد، یک سرباز وظیفه در میدان تیر آموزشی کهریزک، نظامیان حاضر را به گلوله بست که در نتیجه آن ۴ تن کشته و ۱۰ تن زخمی شدند. گفته شده،

در صفحه ۷

یادداشت های سیاسی

صحنه ی سیاسی عراق بعد از شکست داعش در موصل تا انتخابات آوریل ۲۰۱۸

در صفحه ۱۲

زندان و اعدام، پاسخ رژیم به وضعیت بحرانی جامعه

در صفحه ۱۰

گل همین جاست، همین جا برقص

سه مورد از لاف زنی های روحانی در انبوه وعده هایی که او تکرار کرد، می تواند ماهیت وجودی نظام جمهوری اسلامی، شارلاتانیزم روحانی و ادعاهای توخالی دوره دوم ریاست جمهوری او را برای همگان روشن سازد. روحانی در شرایطی از ایجاد "ثبات اقتصادی" در جامعه سخن گفته است، که رکود اقتصادی و به تبع آن بیکاری نه تنها کاهش نیافته، بلکه طی چهار سال گذشته تشدید هم شده است. عیان شدن ورشکستگی اغلب بانک ها و موسسات مالی کشور، رشد سرسام آور نقدینگی که طی چهار سال گذشته از حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان به بیش از یک تریلیون و ۲۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است، و نیز افزایش چشمگیر آمار بیکاری که اکنون از مرز ۱۰ میلیون نیز گذشته است، جلگه تابیدی بر این حقیقت مطلق هستند که طی چهار سال اول کابینه روحانی، نه تنها "ثبات اقتصادی" به جامعه باز نگشته است، بلکه هیئت حاکمه ایران همچنان با یک بحران رکود-تورمی مزمن مواجه است. بحرانی که در شرایط موجود و در کشاکش تعمیق تنش های منطقه ای و تشدید تضادهای میان دو دولت ایران و آمریکا و به تبع آن محدودتر شدن راه سرمایه گذاری های خارجی در ایران، اگر شاهد تعمیق آن در چهار سال دوم کابینه روحانی نباشیم، دست کم هیچ چشم انداز روشنی برای کاهش یا پایان یافتن این بحران رکود-تورمی و در نتیجه رسیدن به "ثبات اقتصادی" هم متصور نیست.

تورم تک رقمی مورد ادعای روحانی نیز، از آن گونه رجز خوانی هایی است، که هیچ مبنایی در زندگی واقعی و روزمره توده های مردم ایران ندارد. روحانی در شرایطی از تورم تک رقمی سخن می گوید، که طبق آخرین برآورد مرکز آمار ایران که ۲۰ تیرماه امسال منتشر شد، قیمت اغلب اجناس مصرفی کارگران و زحمتکشان نسبت به خرداد ماه سال گذشته افزایش چشمگیری داشته اند. برای نمونه، سبزی و حبوبات با ۹/۴۰ درصد، آب و برق و سوخت ۷/۲۱ درصد، گوشت قرمز و ماکیان ۷/۱۸ درصد، میوه و خشکبار ۱/۱۱ درصد و پیاز با افزایش ۱۲۰۰ درصدی از ۴۰۰ تومان به ۴۸۰۰ تومان افزایش قیمت داشته اند.

رشد اقتصادی ۷ تا ۸ درصدی مورد ادعای روحانی در سال ۹۵ هم، صرفا به دلیل افزایش فروش نفت بوده که پس از توافق برجام و رفع تحریم ها تماما از درآمد نفت حاصل شده است. از آنجایی که میزان فروش نفت در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ دیگر افزایش محسوسی نخواهد داشت، طبیعی است که یخ رشد اقتصادی مورد ادعای دولت نیز، در سال ۹۶ به یکباره آب خواهد شد. لذا، با توجه به تمامی واقعیت های موجود، می توان گفت، ادعای روحانی در رسیدن به "ثبات اقتصادی" یک دروغ محض است.

روحانی، علاوه بر ادعای کذب ایجاد "ثبات اقتصادی"، از دستاوردهای مهمی در زمینه "آزادی" و "رفع فقر در جامعه" سخن گفت و

مدعی شد: "دولت و دیگر نهادهای نظام، خدمات گسترده ای را ارائه کرده اند تا رفاه عمومی و فرصت های پیشرفت به صورت عادلانه در مناطق کشور فراهم شود". (تاکیدها از ماست) ادعای رفع فقر و ایجاد فرصت های پیشرفت به صورت عادلانه در مناطق کشور، از جمله ادعاهایی است که فقط "گارگند چاله دهانی" همانند روحانی می تواند در نیمروز روشن آفتاب، خورشید را به انکار بنشیند. این سخن روحانی، دیگر یک ادعای گزافه نیست، بلکه وقاحتی تمام عیار است که هیچ شرمی بر آن متصور نیست. وجود ۱۰ میلیون بیکار، سقوط بیش از ۷۰ درصد کارگران و توده های مردم ایران به زیر خط فقر مطلق و نیز وجود ۱۲ میلیون حاشیه نشین در اطراف شهرهای بزرگ، فقط نمونه هایی هستند که وضعیت فلاکت بار کارگران و انبوه توده های میلیونی مردم ایران را بازتاب می دهند. کارگرانی که در زیر فشار تورم و گرانی و نیز عدم پرداخت به موقع همان حداقل دستمزد بخور و نمیر اعلام شده دولت، روز به روز سفره شان تهی تر می شود. همان کارگرانی که در سایه کابینه روحانی، وقتی صدای اعتراض آنان نسبت به عدم پرداخت دستمزدهای معوقه شان بلند می شود، به جای دریافت دستمزد، به اخراج و زندان و شلاق محکوم می شوند.

علاوه بر وضعیت وخامت بار طبقه کارگر که این چنین به تلخ کامی روزگار می گذرانند، رنج نداری و بی حقوقی بیش از ۱۰ میلیون بیکار آشکار می شود، رنجی که آشکارا پوست جامعه را خراش می دهد. نیروی بیکاری که با شرمساری از معاش خود و خانواده باز مانده اند. وضعیت فحشا، اعتیاد، کودکان کار، بی خانمانی و کارتون خوابی که دیگر اساسا نیازی به توضیح ندارد. با این همه و با وجود چنین واقعیتی تلخ و گزنده، حسن روحانی در وقاحتی مشتمل کننده و بدون هیچ پروایی از "رفع فقر و رفاه عمومی" طی دوره اول ریاست جمهوری اش گزافه گویی می کند.

در کنار همه این نابسامانی ها، زاغه نشینی، یکی دیگر از نتایج فاجعه بار جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است. هم اکنون فقط بیش از ۱۲ میلیون زاغه نشین در ایران اسلامی وجود دارند. (آخوندی وزیر مسکن و شهرسازی: ۱۸ میلیون در ایران زاغه نشین و یا دارای مسکن نامناسب هستند). زاغه نشینی بی بضاعت که اغلب بدون امکات رفاهی و بهداشتی لازم در حاشیه شهرهای بزرگ روزگار می گذرانند، توده مردمی که عمدتا از آب آشامیدنی مناسب و بهداشتی برخوردار نیستند، کودکان و جوانانی که اغلب از امکانات تفریحی محروم و از آموزش و پرورش در خور هم بی بهره اند. با این همه، آنجا که منافع طبقه حاکم ایجاب می کند، حسن روحانی و امثال او از دیدن واقعیت های تلخ جامعه باز می مانند و به یکباره کور و کر می شوند. ای کاش، روحانی فقط به انکار اینهمه ناسامانی و وضعیت اسفبار

کارگران و توده های مردم ایران بسنده می کرد و دیگر از رفع فقر و ایجاد رفاه عمومی در چهار سال گذشته گزافه گویی نمی کرد.

روحانی البته به همین میزان از دروغ بافی ها بسنده نکرد. او همچنین مدعی شد، طی چهار سال گذشته "فرصت های پیشرفت به صورت عادلانه در مناطق کشور" ایجاد شده است. کسی که در ایران زندگی کرده باشد و سفری کوتاه به استان های سیستان و بلوچستان، کردستان و دیگر مناطق محروم ایران داشته باشد، به روشنی می داند که این ادعای روحانی تا چه حد کذب محض است. طی ۳۹ سال گذشته علاوه بر تمامی ستم، نابرابری و اجحافتی که بر عموم توده های مردم ایران رفته است، دست کم استان های مرزی ایران از هر گونه "فرصت های پیشرفت عادلانه در کشور" محروم بوده اند. روحانی همانند کل هیئت حاکمه ایران، از یک طرف به دلیل ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه خود و از طرف دیگر به دلیل دفاع عملی از ساختار هرم قدرت در جمهوری اسلامی که تماما متکی بر بنیان های فقه شیعه است، چشمان خود را بر تمام نابرابری و اجحافتی که طی ۳۹ سال گذشته بر مردم سیستان و بلوچستان، کردستان و دیگر ملیت های تحت ستم ایران اعمال شده، بسته است. بر کسی پوشیده نیست، که ملیت هایی سنی مذهب برخی از اقلیت های ملی و مذهبی ایران به عنوان فقیرترین مناطق کشور همواره از داشتن همان حداقل های حقوق سیاسی، مندی و اجتماعی برابر با مردم شیعه محروم بوده اند. ملیت های تحت ستمی که دست کم به صورت نمایشی هم نه تنها در کابینه های قبلی، بلکه حتا در کابینه پر ادعای روحانی هم، از داشتن هرگونه وزیر سنی مذهب و برخوردار از مسئولان اجرایی محلی در چهار چوب همان مناسبات سرکوبگرانه سرمایه داری جمهوری اسلامی محروم بوده اند.

روحانی نه تنها به ندیدن این همه ستم، بی عدالتی و فقر موجود در جامعه بسنده نکرد، بلکه در وقاحتی کم نظیر از "دستاوردهای مهم نظام" و دولت های آن طی ۳۹ سال گذشته در "رفع فقر و ایجاد رفاه عمومی" تا آنجا که در چننه داشت، به دروغ بافی و گزافه گویی در مراسم تنفیذ خود، سخن سرایی کرد.

حسن روحانی در قسمت دوم سخنان خود، با ادعای دروغین پرش های شگفت انگیز در شهر "رودس" انجام اقدامات توخالی دیگری را طی چهار سال آینده به مردم وعده داد. او در این مراسم و در مقابل خامنه ای اعلام کرد: "همانطور که در دوران انتخابات وعده دادم یکی از اهداف دولت دوازدهم ریشه کن کردن کامل فقر مطلق از جامعه ایران و ایجاد نظام جامع تامین اجتماعی است". (تاکید از ماست)

ادعای "ریشه کن کردن کامل فقر مطلق در جامعه"، آنهم در نظام سرمایه داری با بودن رژیممی که تمام بنیان های حکومتی اش بر نابرابری، ظلم، ستم طبقاتی، سرکوب و کشتار منتقدین و مخالفین پی ریزی شده است، در حاکمیتی که خود با بحران رکود-تورمی عمیق و مزمن مواجه هست و در عین حال، تعداد ۱۰ میلیون بیکار و ۱۲ میلیون حاشیه نشین را در کارنامه خود دارد، رژیممی که دزدی و فساد در

کشتار تابستان ۶۷ و کاروان داران خون و جنون

گرچه، بعدها، تلاش بسیار شد تا "محاکمه‌های اولیه دادگاه‌های شرع خمینی به این یا آن فرد نسبت داده شود، اما روال قضایی جاری دادگاه‌های انقلاب جمهوری اسلامی در ۳۹ سال گذشته نشان داده است، این ویژگی ذاتی و روش سیستماتیک این دادگاه‌ها در سرکوب مخالفان بوده و هست. درست همین دادگاه‌های شرعی در نخستین سال‌های دهه ۶۰، زندانیان سیاسی که حتی نامشان را نمی‌دانستند، گروه گروه به جوخه‌های اعدام سپردند و نزدیک به ده سال بعد، در تابستان ۶۷ در محاکماتی چند دقیقه‌ای، حکم قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی جان به دربرده از دادگاه‌های پیشین را صادر و اجرا می‌کنند. این بار با فرمانی ویژه از خمینی. گرچه نیازی هم نمی‌بود. زیرا که در حکم خمینی، از پیش، "با خشم و کینه انقلابی" نسبت به "دشمنان اسلام" "محارب و محکوم به اعدام" قلمداد شده بودند. "جرم"شان نیز روشن شده بود: "پافشاری بر سر موضع نفاق"، "محاربه"، "ضربه به نظام جمهوری اسلامی".

این فرمانی‌ست هدمند و سیاسی نه یک انتقام‌جویی کور. فرمانی‌ست برای کشتار مخالفان سیاسی بر اساس یک معیار: به رغم شکنجه‌ها و آزارهای روانی، ایستادگی و عدم تسلیم در برابر نظام جمهوری اسلامی. چرا که رژیم می‌رفت تا "نعمت الهی" را از دست بدهد و جام زهر را سرکشد. آن هم با خفت و خواری در برابر نارضایتی توده‌های به جان آمده از جنگ ویرانگر هشت ساله، جبهه‌هایی از هم گسسته، رکود اقتصادی و فشارهای بین‌المللی. و نمی‌توانست هزاران زندانی سیاسی مقاوم را در جامعه رها سازد. بایستی که به این معضل پاسخی می‌داد. پاسخی هم یافت. پاک کردن صورت مسئله. پس با این حکم، و به یاری جلادان، از اوایل مرداد ۶۷ تا اوائل شهریور ۶۷، زندگی هزاران زندانی سیاسی را به یغما برد. هزاران زندانی سیاسی که، گرچه به یاری خطرات یاران‌شان و گزارشات غیررسمی، اسامی نزدیک به ۵ هزار نفرشان در دست است، اما پس از گذشت ۲۹ سال هنوز نه تعداد واقعی‌شان روشن است، نه زمان اعدام و نه محل دفن‌شان.

اگر خمینی کاروان سالار خون و جنون بود، اما، این کاروان هم‌رهان بسیاری داشت. در پی و در هنگام اجرای فرمان، مقامات گوناگون به پای بلندگوا رفتند و زوزمکشان خواهان اعدام مخالفین جمهوری اسلامی شدند. به این ترتیب، دست به خون کشته‌شدگان آغشتند و بار دیگر با خمینی و جمهوری جهل و جنایت تجدید بیعت کردند. اما با پیشه کردن سکوت و انکار.

رفسنجانی در ۱۲ آذر ۱۳۶۷ در دیدار با گروهی از مسئولین وزارت اطلاعات از "احتمال شرارت منافقین" می‌گوید و از "تبلیغات کذب و عجیب و غریب" غرب در مورد "اعدام چند هزار نفر در ایران" با این هدف که "خودشان را از این بن‌بست بیورند".

کمیسون حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل

متحد در اوایل آذر ۱۳۶۷ قطعنامه‌ای در انتقاد از نقض حقوق بشر در ایران تصویب می‌کند. چند روز بعد، یعنی ۹ آذر ۱۳۶۷ خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت، در دیدار با دانشجویان به مناسبت سالگرد ۱۶ آذر در پاسخ به سؤال دانشجویان درباره علت اعدام‌های وسیع در ایران، به آنان تشریح می‌زند که این "لحن بیانات اخیر رادیوهای بیگانه" است و با پرهیز از پاسخ‌گویی، "جرم" جدیدی برای اعدام‌شدگان می‌تراشد و مدعی می‌گردد آنان با منافقین در حمله مسلحانه به مرزهای جمهوری اسلامی ارتباط داشتند. مهدی کربوی در سال ۱۳۷۸ چند شاخ و برگ دیگر هم می‌افزاید که "عده‌ای" از ایشان... در زندان آشوب به راه می‌اندازند" و توابعین را "کتک می‌زنند"، پانزده سال بعد در کتاب "پاسداشت حقیقت" وزارت اطلاعات بدون ارائه هیچ سندی پای "شورش زندانیان" به میان کشیده می‌شود.

امروز که دیگر "داس خموشی‌شان زنگار گرفته*" و جایی برای انکار نیز نمانده است، بسیاری به دفاع برآمده‌اند. برخی دیگر مدعی بی‌خبری‌اند. حتی نخست‌وزیر وقت، میرحسین موسوی، حتا وزرا، حتا رئیس مجلس شورای اسلامی، حتا رؤسا و مأموران رده بالای قوه قضاییه، حتا... و همه به دروغ. چرا که دانشجویان در آذر ماه از "اعدام‌های وسیع" در ایران شنیده‌اند؛ چرا که سازمان ملل قطعنامه صادر کرده است؛ چرا که در ۵ فروردین ۱۳۶۸، نامه اعتراضی منتظری درباره اعدام‌ها در بی‌بی‌سی پخش می‌شود؛ چرا که کتاب خاطرات منتظری در بهار ۱۳۷۹ منتشر می‌شود. آیا هستند سادولوحان و ابلهانی که چنین دروغ‌های شاخداری را باور کنند؟

از آن فراتر، سکوت همچنان مستمر، در باره‌ی اعدام زندانیان چپ و کمونیستی است که نه "منافق" بودند و نه مدافع سازمان مجاهدین، نه "آشوبی" به راه انداختند و نه توابعین را "کتک" زدند و عدم اعتقادشان به اسلام هم از همان روز اول دستگیری بر حکام شرع آشکار بود. برای یافتن دلیل لازم نیست دور رفت، چرا که اگر برای اعدام مجاهدین با پس و پیش کردن تاریخ‌ها، توجیهاتی تراشیده و می‌تراشند، برای این یک هیچ دلیلی نمی‌توانند برشمرند. گفته می‌شود حکم دومی نیز درباره زندانیان چپ و کمونیست وجود داشته است که هنوز منتشر نشده است.

و این "بی‌خبران" دقیقاً همان کسانی هستند که امروزه به جامه‌ی "اصلاح‌طلب"، "میان‌رو"، "طرفدار حقوق بشر"، "مخالف خشونت"، "طرفدار آزادی زندانیان سیاسی"، "طرفدار جنبش مسالمت‌آمیز مدنی"، "طرفدار مردم‌سالاری"، "مخالف ولایت فقیه" درآمده‌اند. و آن زمان بسیاری از مقامات دولتی را در تصرف داشتند.

نمونه‌ای چند: موسوی اردبیلی، رئیس قوه قضاییه وقت، در ۱۳۹۰ مدعی است، "خشونت، زور و زندان موجب نفرت و بدبینی به دین می‌شود" (برگرفته از سایت جرس، جنبش راه

سبز) و مدعی است که "مخالف" بوده است. اما توضیحی نمی‌دهد که چرا در خطبه‌های نماز جمعه ۱۴ مرداد ۱۳۷۸ عریضه می‌کشید که "مسئله منافقین برای ما مشکل بزرگی بود... اما پیش از قبول قطعنامه، خوانند این مشکل را مثل آب خوردن حل کرد." و در برابر فریادهای هستی‌ریک نمازگزاران که شعار می‌دادند "منافق زندانی اعدام باید گردد" گفته است: "... من با شما هماهنگ هستم و به شما حق می‌دهم و می‌گویم این‌ها نباید عفو بشوند." احمد پورنجاتی، از اصلاح‌طلبان و از مدیران و یاران محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات وقت؛ موسوی خوئینی‌ها، پدر معنوی اصلاح‌طلبان که در ۲۰ دی ۶۷ می‌گوید: "ما از بالا رفتن آمار اعدام‌ها واهمه‌ای نداریم." مجید انصاری، رئیس سابق سازمان زندان‌ها، رئیس فراکسیون اصلاح‌طلب‌ها در مجلس پنجم و ششم که در ۲۸ اردیبهشت ۶۸، مدعی می‌شود "عده‌ای از زندانیان در زندان تشکیلات داشتند که پس از عملیات مرصاد کشف شد؛ لذا اینان که تعداد بسیار کمی بودند پس از عملیات اعدام شدند." مصطفی تاج‌زاده در سال ۹۰ به "آزار و اذیت خانواده زندانیان سیاسی" [بخوان خانواده زندانیان سیاسی اصلاح‌طلب] و "محکومیت احکام غیرقانونی و غیرعادلانه علیه فعالان سیاسی" [بخوان فعالان سیاسی اصلاح‌طلب] اعتراض می‌کند. وی از سال ۶۳ تا ۶۷ معاون امور بین‌الملل وزیر ارشاد وقت، محمد خاتمی، بوده است و بی‌خبر از کشتار هزاران زندانی در عرض ۴۰ روز. وی تازه پس از دریده شدن پرده‌های سکوت و انکار به یک عنبرخواهی خشک و خالی از "خانواده‌های اعدام‌شدگان" اکتفا می‌کند.

و از این دست کم نیستند اصلاح‌طلبانی امروزی که دیروز در مقام حاکم شرع، دادستان، مرجع تقلید، مزدور وزارت اطلاعات، عضو سپاه، نماینده مجلس، رئیس یا مدیر و مشاور ارگان‌های اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری جمهوری اسلامی در اجرای فرمان قتل‌عام خمینی مستقیم و غیر مستقیم نقش داشتند، از آن دفاع کردند، یا سکوت کردند. نه از هراس، بلکه از سر همدستی. به خطا نیست اگر گمان رود که با قتل‌عام زندانیان سیاسی نفسی رضایت‌بخش برآوردند، چرا که با این کشتار، تعدادی از مخالفین واقعی رژیم از سر راه برداشته شد، اندکی بر عمر نظام جمهوری اسلامی افزوده شد و اعتماد به نفس بیش‌تری یافتند تا بدون هراس از دشمن واقعی، به سهم‌خواهی از قدرت برآیند.

اما، حکایت خون و جنون جمهوری اسلامی تنها به فالجعه تابستان ۶۷ خلاصه نمی‌گردد. این تابستان نقطه اوج کشتاری‌ست که از بدو برپایی جمهوری اسلامی آغازید. همین "بی‌خبران" از کشتار تابستان ۶۷ بودند که رژیم را پایه گذشتند که پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ به دستگیری اعدام مخالفین سیاسی جمهوری اسلامی روی آورد. بسی پیش‌تر از آویختن به طناب پوسیده‌ی "ترورهای منافقین".

در نشریه کار شماره ۱۱۲، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)، به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، صورت جلسات دو جلسه‌ی محرمانه برملا می‌شود که روزهای ۹ و ۱۱

کشتار تابستان ۶۷ و کاروان داران خون و جنون

بهمن ۱۳۵۹ به منظور "هماهنگی مقابله با احزاب و گروه‌های ضد انقلاب" برگزار شده‌اند.* یعنی حدود ۵ ماه پیش از ۳۰ خرداد ۶۰. اسامی شرکت‌کنندگان در این جلسات، حکایتی‌ست گویا: مهدوی کنی، باقر کنی، موسوی اردبیلی، قدوسی، زنگنه، میرسلیم، بهزاد نبوی، محسن سازگارا، حسین غفاری، لاجوردی، کجویی، و... در این جلسات، با تقسیم‌بندی گروه‌های سیاسی به گروه‌های "مخالف" و "متخاصم بالفعل" و "متخاصم بالقوه" بر سر چگونگی برخورد با این گروه‌ها بحث و توافق می‌شود.

پس، نقشه‌ی سرکوب سیستماتیک سازمان‌های سیاسی مخالف، مدت‌ها پیش از خرداد ۶۰ طراحی شده بود. تظاهرات ۳۰ خرداد فرصت مناسبی بود برای آغاز سریع و بی‌رحمانه‌ی سرکوب. از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴، بر اساس آمارهای موجود نزدیک به ۱۱ هزار نفر در زندان‌های مختلف تیرباران و اعدام شدند یا زیر شکنجه جان باختند. یکی از ارگان‌های شناسایی، دستگیری و شکنجه مخالفان سیاسی، سپاه پاسداران بود. سپاه پاسدارانی که اکبر گنجی از "منتقدان" امروزین کشتار تابستان ۶۷، از ابتدای تشکیل تا سال ۶۳ از سران‌اش بوده است. دیگر نمی‌تواند بهانه بیاورد که "خبر نداشتیم" و "دست نداشتیم"، چرا که روزی نبود که اسامی اعدام‌شدگان و تیرباران‌شدگان در صفحات روزنامه‌های وقت منتشر نشود. در میان این "متخاصمان" رژیم از کودک ۱۰ ساله یافت می‌شود تا پیرزن ۷۰ ساله. از اعضای سازمان‌های سیاسی یافت می‌شود تا هواداری که اعلامیه‌ی پخش کرده بود. از اعضای خانواده دستگیرشدگان یافت می‌شود تا کنجکاوای که اعلامیه‌ی به همراه داشت. همه و همه در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای، محاکمه شدند، به حبس محکوم شدند، اعدام شدند، گاهی در فاصله‌ی چند ساعت.

با توجه به جلسات محرمانه بهمن ماه و به حتم جلسات محرمانه دیگر، نیازی نیست، پرسیده شود برای کشتار آن کارگران و کمونیست‌هایی که اسلحه‌ای به دست نگرفته و تروری نکرده بودند، چه بهانه‌ای می‌آوردید. "جرم" روشن است: مخالفت با رژیمی که هدف از به قدرت رسیدن‌اش سرکوب کمونیست‌هایی بود که تهدیدی جدی بودند برای نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران و دولت‌های غربی که بر سر رفتن شاه و قدرت گرفتن خمینی به توافق رسیده بودند؛ و مانعی جدی بودند بر سر راه تحکیم پایه‌های یک رژیم مذهبی عقب‌مانده و برقراری قوانین شرعی. و پرسش‌ها و پاسخ‌های حاکمان شرع از زندانیان سیاسی چپ درباره ایمان به خدا و نماز خواندن و اعتقاد به جمهوری اسلامی، گواهی‌ست روشن بر این مدعا.

نظام مطلوب هر دو جناح، خواه اصول‌گرا، خواه اصلاح‌طلب، از همان اوان، جمهوری اسلامی بوده و هست. بیهوده نیست که هنوز از دهه طلایی دوران خمینی نام برده می‌شود. بیهوده نیست که میرحسین موسوی در تقلیدی

کاریکاتوروار از خمینی، در سال ۸۸ می‌گوید: "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک کلمه بیش." اختلاف بر سر توازن قوای دو جناح و سهم‌بری از قدرت سیاسی و دست‌اندازی بر منافع مالی است. اینان، حتا در زمان اعتراضات ۸۸، خانواده زندانیان سیاسی دهه شصت و تابستان ۶۷ را نادیده می‌گرفتند و آنجا که از "زندانیان سیاسی" و "خانواده زندانیان سیاسی" نام می‌بردند، فعالین اصلاح‌طلب و خانواده‌های‌شان را مد نظر داشتند. آزادی‌های سیاسی‌شان محدود به آزادی سیاسی اصلاح‌طلبان می‌بود. "حقوق بشر"شان نیز از "حقوق بشر" اصلاح‌طلبان فراتر نمی‌رفت.

شاید برخی فریب این شعارها را خوردند و تصور کردند اینان تغییر کرده‌اند. پس از تجربه رژیم خودساخته‌شان درس عبرت گرفته‌اند. اما اگر چنین است، چرا پرده از راز جنایت تابستان ۶۷ برمی‌دارند؟ چرا دانسته‌های خود را در هر عمق و دامنه‌ای با مردم و خانواده‌های زندانیان سیاسی در میان نمی‌گذارند؟ چرا به نقش خود در جنایات رژیم در دهه‌ی شصت اعتراف نمی‌کنند و ناگفته‌ها را بر زبان نمی‌آورند؟ نه، این در قد و قامت‌شان نیست. اما وقاحت‌شان تا بدان‌جاست که محفل از آنان، گاه گداری با انگشت گذاشتن بر رنج و درد زندانیان سیاسی و خانواده‌های‌شان، نشان‌شان را در خون آنان بزنند، جوایز جهانی بگیرند و از این درد و رنج دست‌مایه‌ای بسازند برای اهداف سیاسی خود. و دیگر هیچ.

سرکوب، کشتار دسته‌جمعی، جنایت علیه بشریت اولین بار نیست که در تاریخ رخ می‌دهد. دوران وقوع جنگ‌های خارجی و داخلی کشورها، سلطه‌ی دیکتاتوری‌ها و حکومت‌های توتالیتر، مشحون است از این جنایات. لیکن هر جایی که این دوران سپری شده است، هر جایی که امکانی فراهم آمده است، اولین گام تلاش برای روشنایی افکندن بر زوایای تاریک جنایات سیستماتیک گذشته بوده است. کم و بیش. پس از جنگ جهانی دوم، به جز دادگاه‌های جنگی اولیه مانند دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو، کتاب‌ها نوشته شده، خاطرات بازگو شده، اسناد گردآوری شده، فیلم‌های مستند ساخته شده، هنرها آفریده شده، بناهای یادبود و موزه‌ها برپا شده. در چندی از کشورها، با برکناری دیکتاتورها، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب و دادگاه‌ها برپا شده تا گفتنی‌ها، گفته شوند و شنیدنی‌ها، شنیده شوند. و این همه نه از سر انتقام‌جویی و کین‌ورزی، بلکه شاید، پرسش‌های دردآلود بازماندگان پاسخی بیابند. تا ثبت شود، تا به حافظه تاریخی سپرده شوند، تا هشدار داده شود. تا شاید سایه‌ی این عفریته‌ی هولناک از سر آینده برداشته شود. بدون این گام اولیه، بدون حکایت کرده‌ها و رفته‌ها، هر طلب بخششی، ظاهرسازی‌ست و ریا برای لاپوشانی جنایات کاروان‌داران خون و جنون.

در مورد جنایات‌های سیستماتیک جمهوری اسلامی و گرداندگانش نیز، جز این نمی‌تواند باشد. بدیهی است تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سریر قدرت است، نه کمیسیون حقیقت‌یابی در

کار خواهد بود و نه دادگاهی. انتظار واگویی حقایق از سوی قدرت به دستان بیهوده است و عبث. سرنوشت "اپوزیسیون درون حکومتی" نیز چنان در تار و پود این قدرت بافته شده است که از اعتراف به کرده‌ها بازشان می‌دارد. کسی مسئولیتی نخواهد پذیرفت. کسی پاسخی نخواهد داد. چنان‌که هم اکنون، این یکی، آن را به خمینی نسبت می‌دهد و خود را "مأمور و معزول" می‌داند. آن دیگری به جناح رقیب، یعنی خامنه‌ای و مدافعان علنی کشتار سال ۶۷، یا به چند حاکم شرع، دیگری به "منتقدان" امروزین و قدرت به دستان دیروزین. غافل از آن که بسیاری از مردم ایران، به ویژه زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های زندانیان سیاسی، به دست‌های آلوده‌ی آنان واقفند و همه را مسئول و شریک جرم می‌دانند.

در چنین شرایطی نیاز عمیق به باز شدن این زخم چرکینی است که جمهوری اسلامی بر پیکر جامعه ایران وارد آورده است. زخمی که همچنان خون‌بار است. اما این را نیز دغدغه‌ای نیست، چرا که در فرادی سرنگونی جمهوری اسلامی، کارگران و زحمتکشان، کمونیست‌ها و آزادی‌خواهان و حقیقت‌طلبان، مسلما، راه غلبه بر این چالش را می‌یابند. زیرا این نیاز نه از سر انتقام‌جویی، بلکه از عدالت‌خواهی، حقیقت‌یابی، به حافظه سپردن و عدم تکرار جنایات وحشیانه‌ی است که بر مردم سرزمین‌مان رفته است.

زیرنویس‌ها:

* برگرفته از یکی از اشعار شغیعی کدکنی

** <http://fadaian-aghaliyat.org/?p=466>



هیچ راه نجاتی جز روی آوری به انقلاب وجود ندارد

علی‌رغم ادعای روحانی و انکار اعمال نظریه‌های خاмене‌ای در مورد وزرای جدید، اما در واقع پس از چند هفته معطلی و نظرخواهی از خاмене‌ای در مورد وزرا و سرانجام با رعایت تقریباً تمام اعمال نظرهای ولی‌فقیه در گزینش وزرای کابینه، حسن روحانی در ۲۴ مرداد، ۱۷ وزیر خود را به مجلس ارتجاع معرفی کرد. از ۱۸ وزیر کابینه، ۹ تن از وزرای قبلی در پست‌های خود و در کلیدی‌ترین وزارتخانه‌ها ابقا شدند. عبدالرضا رحمانی‌فضلی؛ وزارت کشور، بیژن نامدار زنگنه؛ وزارت نفت، محمدجواد ظریف؛ وزارت امور خارجه، سیدمحمد دواعی؛ وزارت اطلاعات، علی ربیعی؛ وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، سیدحسن قاضی‌زاده هاشمی، مسعود سلطانی‌فر، عباس آخوندی و محمود جتبی به ترتیب در وزارتخانه‌های بهداشت و درمان، ورزش و جوانان، راه و شهرسازی و وزارت کشاورزی. به یک عبارت حسن روحانی به وضعیتی که در دوره قبلی، در مورد وزارتخانه‌های مهمی چون، وزارت کشور، اطلاعات و نفت تن داده بود، این بار نیز به آن تمکین نمود و از خواست‌های رهبر حکومت عدول نکرد. در عین حال بدین وسیله در واقع بر تداوم برنامه‌هایی که طی ۴ سال گذشته در این ۹ وزارتخانه به مرحله اجرا گذاشته شد، تاکید گردید.

غیر از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری که ظاهراً هنوز توافق میان خاмене‌ای و روحانی برای اداره این وزارتخانه نهایی و به مجلس معرفی نشده است، ۸ وزیر جدیدی که به مجلس معرفی شدند، از جمله وزیر اقتصاد، آموزش و پرورش و وزیر صنعت و معدن نیز از نظر مواضع و گرایش سیاسی و وابستگی جناحی، یا همدردی و زری پیشین‌اند و یا حتی راست‌تر و مرتجع‌تر از آن‌ها هستند. در مورد وزارت دادگستری، حسن روحانی که زیر فشار مردم و مخالفت افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی، مصطفی پورمحمدی، این مهره رذل و پلید، عضو هیئت مرگ در کشتار ۶۷ و قاتل هزاران مبارز و کمونیست را نمی‌توانست ابقاء کند، مهره پلید دیگری از همین قماش بنام "سیدعلیرضا آوانی" را جایگزین وی ساخت. علیرضا آوانی کسی است که سال ۶۷ دادستان انقلاب دزفول بوده و در کشتار ۶۷ مستقیماً نقش داشته است. وی که در کردستان و اهواز نیز دادستان انقلاب بوده است، در فهرست تحریم‌های حقوق بشری اتحادیه اروپا قرار دارد.

لازم به ذکر نیست که انگشت نهادن روی این مهره‌های مشخص و پلیدی آن‌ها، به این معنا نیست که دامان سایر وزرا و مزدوران حکومتی از این جنایات پاک است. کما اینکه رئیس‌جمهور حسن روحانی نیز خود یکی از مهره‌های بالای امنیتی رژیم بوده است و شریک جرم تمام جنایات فجیعیست که رژیم مرتکب شده است. در هر حال نکته قابل ذکر این است که در چپ‌نشین کابینه جدید، دست بالا با "اعتدالیون" و "اصولگرایان" است. علاوه بر این، ترکیب

مردانه کابینه، گرچه امر جدیدی نیست و تکرار کابینه قبیله روحانی‌ست، اما با توجه به تبلیغات گسترده‌ای که دارودسته روحانی و دنباله‌روان "اصلاح‌طلب" وی در جریان به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن، بویژه در مورد حقوق و مشارکت زنان در کابینه به‌راه انداخته بودند، نه فقط بهت و حیرت گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب را برانگیخت، بلکه تعجب برخی اعضای وابسته به حزب حسن روحانی، مانند فاتحه هاشمی رفسنجانی را نیز در پی داشت و صدای وی را هم درآورد که، جمهوری اسلامی حتی از افغانستان هم که وزیر زن دارد عقب‌تر است.

پوشیده نیست که بخش زیادی از زنانی که به روحانی رای دادند و از نظر طبقاتی عمدتاً به قشر خردمبورژوازی مرفه تعلق دارند، انتظار داشتند روحانی لاقبل چند وزیر زن انتخاب کند. اما روحانی حتی این خواست و انتظار کوچک را نیز برآورده نساخت. حسن روحانی اجازه نیافت حتی برای ظاهرسازی هم که شده، هیچ زنی را به کابینه وارد کند و به ادعاهای خود در مورد "فرصت‌های برابر" و "حقوق اجتماعی برابر" زنان با مردان حتی نزدیک شود. روحانی که در سلب و نقض حقوق اولیه و دموکراتیک زنان همدست و هم‌زبان خاмене‌ای است، در استفاده ابزاری از زنان و کشاندن آن‌ها به پای صندوق رای نیز چنین است. بنابراین بدیهی بود که وعده‌های رنگارنگی که در دوره انتخابات به زنان داده شده بود، همگی فراموش شوند و یکسره پوچ از کار درآیند! روحانی این جا نیز بایستی به امیال رهبر حکومت اسلامی تن می‌داد و تن داد! چنین است که کابینه روحانی در کلیت خود حتی نسبت به کابینه قبلی، امنیتی‌تر، راست‌تر و ارتجاعی‌تر و همان چیزی است که خاмене‌ای می‌خواست. این کابینه حتی از کف انتظارات بسیاری از اصلاح‌طلبانی که جوش و خروش زیادی برای انتخاب مجدد روحانی از خود نشان دادند نیز پایین‌تر و نسبت به کابینه قبلی عقب‌تر است.

البته این موضوع از قبل کاملاً روشن بود که روحانی بی‌اذن خاмене‌ای نمی‌تواند قدمی بردارد و قدمی برنخواهد داشت. کما اینکه بدون "تنفیذ" و تایید خاмене‌ای، او حتی نمی‌تواند رئیس‌جمهور باشد - مراسم "تنفیذ" روحانی یعنی منصوب کردن وی به ریاست جمهوری توسط خاмене‌ای - خاмене‌ای بارها به صراحت گفته بود، زنان نباید همه آن مشاغل را برعهده بگیرند که مردان برعهده می‌گیرند. او مانند بسیاری از مترجمین و زن‌سنسوریزان دیگر تاکید کرده است که "بعضی از مشاغل متناسب ساختن زن نیست!" و فراتر از آن تبعیض در این عرصه را عین "عدالت" خوانده است! او با این اظهارنظرها، در واقع تکلیف کابینه در مورد حضور زنان را نیز روشن ساخته بود. وقتی که روحانی پس از انتخاب مجدد خود، مغرورانه گفت اکثریت رای‌دهندگان به او رای داده‌اند و اقلیت باید به برنامه وی گردن نهد، خاмене‌ای با یک تشر ساده

دهان وی را بست و به او فهماند که اتفاق خاصی نیافتاده، "مردم آمدند به نظام اسلامی اظهار اعتماد کردند" همین! خاмене‌ای اما در عین حال با ذکر اینکه کشور را نباید دو قطبی کرد و مردم را نباید به دو دسته تقسیم کرد، روحانی را با "بنی‌صدر معزول" قیاس کرد و به وی هشدار داد. روحانی که غضب خاмене‌ای را در اقدام جهادی‌های "آتش به اختیار" وی چشیده بود و نمی‌خواست به سرنوشت بنی‌صدر دچار شود، زبان به کام کشید و باز هم سر تسلیم فرود آورد و بار دیگر نشان داد، این اوست که باید به فرامین خاмене‌ای، حامی اصلی کاندیدای بازنده، گردن نهد و گردن نهاد!

این عین روندیست که در چهار سال گذشته نیز ادامه داشته است. "اصلاح‌طلبان" مدافع حسن روحانی، به‌رغم غرولندهای اولیه، چنان‌که تاکنون نیز نشان داده‌اند، جز حمایت از روحانی و توجیه عقب‌نشینی‌های وی کاری انجام نداده و نخواهند داد. تمام رویدادهای سیاسی و تحولات درون جناح‌بندهای رژیم حاکی از آن است که "اصلاح‌طلبان" به مرور سطح خواست‌ها و انتظارات خود را فروکاسته‌اند و بی‌سروصدا چنان به "اعتدال‌گرایان" و "اصول‌گرایان معتدل" از قماش لاریجانی رئیس‌مجلس نزدیک شده‌اند که اگر نگوئیم نوعی استحاله را از سر گذرانده‌اند، اما رهبری بی‌قیدوشرط رهبر "اعتدال‌گرایان" را پذیرفته‌اند. "اصلاح‌طلبان" با ادعای اینکه حسن روحانی در نهایت خواست آن‌ها را پیش خواهد برد و آن‌ها فقط "مدیریت اصلاحات" را بدست وی سپرده‌اند، همه‌گونه عقب‌نشینی‌های خود را توجیه خواهند کرد. آن‌ها در واقع همراه "اصلاحات"، "مدیریت" خود را نیز بدست روحانی سپرده‌اند. باز همین "اصلاح‌طلبان" هستند که اگر مردم دست به اعتراض بزنند و علیه روحانی و وعده‌های رنگارنگ تحقق نایافته دولت برآشوبند، تلاش خواهند کرد، از معذورات روحانی در دستگاه حکومتی سخن بگویند و با هزار و یک بهانه، وعده‌های توخالی روحانی و دنباله روی خود را توجیه، و مردم ناراضی را رام و آرام کنند.

حسن روحانی در سخنانی که در مراسم "تنفیذ" و "تحلیف" ایراد کرد، هیچ شرمی به خود راه نداد که از دستاوردهای دوره قبلی ریاست جمهوری خود، از "امنیت بی‌ظنیر"، "کم‌شدن فاصله غنی و فقیر"، "بهبود وضع بهداشت و درمان"، "رشد اقتصادی" و امثال آن سخن بگوید و وعده‌های جدیدی مانند "ریشه‌کنی فقر و فساد"، "مهار تورم"، "رشد فضای آزادی و معنوی" و مثنی و وعده‌های دیگر را تکرار کند. حرف‌ها و وعده‌هایی که هیچ نتیجه‌ای جز لبخند تمسخر و آشکار شدن خطوط خشم و کینه برچهره توده‌های مردم در پی‌نداشت. شواهد موجود از جمله تداوم سیاست اقتصادی موسوم به نئولیبرال و اجرای برنامه‌های انحصارات مالی بین‌المللی، نشان می‌دهد که مردم باید خود را برای وضعیت فلاکت‌بارتری که دست‌پخت کابینه جدید است آماده کنند.

صرف‌نظر از اینکه کدام یک از وزرای پیشنهادی رای اعتماد مجلس را بدست آورند یا نه، اما روحانی با مشکل غیرقابل حلی در این

هیچ راه نجاتی جز روی آوری به انقلاب وجود ندارد

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ ۱۴ مرداد ۹۶، سازمان اطلاعیه ای تحت عنوان "چهل کارگر مجتمع کشت و صنعت هفتتپه به دادگاه فراخوانده شدند" انتشار یافت.

این اطلاعیه خبر داد "در پی اعتراضات چند هفته گذشته کارگران نیشکر هفتتپه برای تحقق مطالبات معوقه خود که به سرکوب وحشیانه و بازداشت گروهی از کارگران انجامید، دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، گروه دیگری از کارگران را به دادگاه فراخوانده است.

سندیهای کارگران نیشکر هفتتپه اعلام کرده است که "چهل کارگر دیگر توسط شعبه اول دایراری دادگستری شوش احضار شده‌اند. این کارگران بایستی روز یکشنبه، ۱۵ مرداد، ساعت هشت صبح در دادگاه حضور یابند. اتهام اولیه محرک، ذکر شده است. طبق اطلاعات رسیده، این اسامی توسط مدیرعامل شرکت، سیامک افشار، و با همکاری حراست، تهیه شده و به دادگستری شوش ارسال گردیده است"

در چند روز گذشته، تعدادی از کارگران که بازداشت شده بودند، به قید وثیقه آزاد شدند. اکنون اما چهل کارگر با اتهام محرک به دادگاه فراخوانده شده‌اند. تحریک، اتهام جعلی پاسداران نظم ستمگرانه سرمایه‌داری علیه کارگرانی است که برای تحقق مطالبات بر حق خود به مبارزه برخاسته‌اند. فراخواندن کارگران به دادگاه و طرح اتهامات جعلی، فقط ترس و وحشت رژیم را از بیداری میلیون‌ها کارگر در سراسر ایران بازتاب می‌دهد."

اطلاعیه سپس می‌افزاید: "این اتهامات، اما نمی‌توانند کارگرانی را که چندین ماه دستمزد و دیگر مطالبات آن‌ها به تعویق افتاده و خانواده‌های آن‌ها در فقر و گرسنگی به سر می‌برند، مرعوب سازد. بالعکس به آن‌ها می‌آموزد که تمام دستگاه دولتی حاکم بر ایران، پاسدار منافع سرمایه‌داران و دشمن آشتی‌ناپذیر کارگران است. کارگران می‌آموزند که برای نجات قطعی از وضعیت فاجعه‌بار موجود باید مبارزه خود را تشدید کنند، هرچه بیشتر متشکل شوند، در مقیاس سرا سری متحد شوند و تمام نظم موجود را براندازند."

"سازمان فدائیان(اقلیت) اقدامات سرکوبگرانه رژیم حاکم بر ایران را علیه کارگران شدیداً محکوم می‌کند. و بار دیگر خواستار تحقق فوری مطالبات کارگران مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفتتپه است.

سازمان فدائیان(اقلیت) هم‌صدا با سندیکای نیشکر هفتتپه، احضار کارگران هفتتپه و هرگونه پرونده‌سازی، اتهامات امنیتی و قضائی علیه آن‌ها و عموم کارگران را در سراسر ایران، محکوم می‌کند و خواهان لغو کلیه این اتهامات است."

بذرافشانی کردند و به روحانی رای دادند، اکنون در همین نخستین گام و تعیین وزرای کابینه، بایستی به اشتباه خود و ماهیت نمایش‌های انتخاباتی رژیم پی برده باشند. باید از این رویدادها که پیوسته تکرار شده است درس گرفته و تجربه را دگر بار تجربه نکنند. دخیل بستن به انتخابات قلابی و رئیس‌جمهور و افراد کابینه کافی‌ست. جریان موسوم به اصلاح‌طلب، با ادعای قلابی اصلاحات و "مردم سالاری"، همواره سعی کرده است از گیر و گرفت‌های حکومتی بکاهد و نظم موجود را نجات دهد. "اصلاح‌طلبان" جزء جدایی‌ناپذیری از ارتجاع حاکم بوده‌اند، مدافع وحشیانه‌ترین شکل استبداد و ارتجاعی‌ترین شکل دولت بورژوازی یعنی دولت دینی هستند. در جریان برگزاری مراسم انتخابات قلابی رژیم، تمام هم آن‌ها مصروف این اهانت بزرگ به مردم ایران شده که این مردم فقط مجاز به انتخاب میان "بد و بدتر"، انتخاب میان استبداد کهن و استبداد بیشتر هستند. در جریان "انتخابات" اخیر ریاست جمهوری نیز به مردم فقط این "حق" داده شد که میان دو نماد جهل و خرافه و عقب‌ماندگی، دو پاسدار تبعیض و استبداد و نابرابری، یکی را انتخاب کنند. بازی در بساط حکومتی و رهنمود همیشگی "اصلاح‌طلبان" جز این نبوده است. آن‌ها همواره کوشیده‌اند این دروغ را به مردم بیابارند که جز "انتخاب" یکی از این دو، "بد" یا "بدتر" هیچ راه دیگری وجود ندارد و بدین طریق تا آنجا که توانسته‌اند، انرژی مبارزاتی بخش‌هایی از مردم را مهار نموده و به هرز برده‌اند. مسیر پیوستن برخی اقشار ناراضی به راه‌های مبارزه موثر و رادیکال علیه کلیت رژیم را مسدود ساخته و در نهایت، قدرت مسلط و حاکمیت ارتجاع اسلامی، استبداد مذهبی و نظم استثمارگرانه موجود را تداوم و تحکیم بخشیده‌اند. بنابراین خرابکاری گرایش اصلاح‌طلبی و نقش مهم آن در بقاء و دوام سلطه نظم حاکم و شکل‌دادن به توازن قوای موجود برکسی پوشیده نیست. بدون این خرابکاری‌ها جمهوری اسلامی نمی‌توانست دوام آورد و به این شکل به حیات خود ادامه دهد. "اصلاح‌طلبان" که در عین حال از حمایت‌های همه جانبه قدرت‌های جهانی نیز برخوردار هستند، نیروی اصلی حفظ وضع موجود و توازن قوای طبقاتی برای بقاء جمهوری اسلامی هستند. از این رو کمونیست‌ها بایستی بر تلاش‌های خود در جهت افشای این خرابکاران بیافزایند، پیوسته و بی‌گیر آن‌ها را زیر ضرب قرار داده و تضعیف کنند و برخی گروه‌ها و اقشار را که تحت نفوذ آن‌ها قرار گرفته و هر بار سیاهی‌لشکر و ابزار دست آن‌ها شده‌اند را از زیر نفوذشان خارج سازند. باید تلاش کرد این اقشار را جذب اردوی انقلاب کرد و یا دست کم آن‌ها را منفرد و بی‌طرف ساخت. کمونیست‌ها باید انگیزه اصلی دروغ و فریب اصلاح‌طلبان که گزینیه‌ای جز "انتخاب" میان "بد و بدتر" وجود ندارد را مصرانه برملا سازند و باز هم به توده‌های زحمتکش مردم بگویند که هیچ راه نجات دیگری جز روی آوری به انقلاب وجود ندارد.

زمینه روبرو خواهد شد. برخی ها از جمله رئیس‌مجلس از هم اکنون حمایت خود را از کابینه اعلام کرده است.

تردیدی در این مساله وجود ندارد که سیاست‌های حسن روحانی و کابینه وی، ادامه سیاست‌های قبلی خواهد بود و چنان‌که تجربه دوره چهار سال گذشته نیز نشان داد، در این دوره نیز نه فقط هیچ بهبودی در وضعیت معیشتی و اقتصادی کارگران و عموم توده‌های مردم ایجاد نخواهد شد، بلکه اوضاع از این که هست بدتر و وخیم‌تر نیز خواهد شد. در زمینه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق دموکراتیک کارگران، زنان و دیگر اقشار زحمتکش نیز اوضاع به همین‌گونه است و از هم اکنون روشن است که وعده‌های رنگارنگ امروز روحانی - و کابینه وی - به سرنوشت وعده‌های پیشین او دچار خواهند شد.

آنگاه مردم زحمتکش ایران دوباره باید شاهد گسترش بیکاری و اعتیاد باشند، شاهد افزایش تن‌فروشی باشند، شاهد ربودن کودکان و فروش اعضاء بدن آن‌ها باشند، شاهد ازدیاد کارتن‌خوابی، کودکانکار و خیابانی و حاشینه‌نشینانی باشند و بیش از پیش در تنگنای اقتصادی و فشار بیکاری و بی‌آیندگی خرد و خمیر شوند و با فقر و فلاکت کشنده و هزار و یک مشکل دیگر سر کنند تا ۴ سال دیگر، مرتجع و شارلاتان دیگری سرنوشت آن‌ها را بدست گیرد.

این است وضعیتی که رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بیش از همه به یاری "اصلاح‌طلبان" بر مردم ایران تحمیل نموده است. بدیهی است که حامیان اصلی و رنگارنگ روحانی از جریان‌های موسوم به اصلاح‌طلب گرفته تا "اعتدالیون" و طرفداران رفسنجانی، ده بار دیگر هم که این ماجرا تکرار شود، باز به همین شکل رفتار خواهند کرد و به امثال روحانی و خاتمی رای خواهند داد و نقش مخرب خود را در کشاندن برخی اقشار جامعه به پای صندوق رای و در حفظ و بقاء نظم موجود ایفا می‌کنند. این گروه‌بندی‌های سیاسی علاوه بر آن‌که بخش بزرگی از بورژوازی ایران را نمایندگی می‌کنند، در میان اقشار خرده بورژوازی نیز نفوذ دارند. صرف‌نظر از قشر مرفه خرده‌بورژوازی مدرن که منافع اقتصادی‌اش آن را به زانده بورژوازی تبدیل نموده است، اما لایه‌های دیگری از خرده‌بورژوازی نیز زیر نفوذ گروه‌های "اصلاح‌طلب" قرار گرفته‌اند. اینان هر بار اسیر دام و فریب و شعارهای این گروه‌ها شده و تحت تاثیر جو انتخاباتی، دنبالمرو آن‌ها می‌شوند و با رای خود، در دوام و بقاء نظم حاکم، ناخودآگاه همدست و یاور "اصلاح‌طلبان" می‌شوند. کسانی که از روی ناآگاهی به حسن روحانی رای دادند و نیز عموم توده‌های مردم بایستی به تجربه دریافته باشند که امثال حسن روحانی، "اصلاح طلبان" و همه حامیان رئیس‌جمهور و جناح‌های حکومتی، تنها به رای آن‌ها نیاز دارند. آنان که فریب خوردند و با گمان می‌پریدند که روحانی برایشان کاری انجام خواهد داد، آنان که به امید برداشت محصول، در این شوره زار کویری

لغو خدمت نظاموظیفه اجباری

فرمانده واحد آموزشی نیز به قتل رسید و خود این سرباز در پی ادامه درگیری کشته شد. فرماندهان ارتشی که همانند سران سیاسی رژیم همواره می‌کوشند توجیهی برای اتفاقات ناشی از بحران، دست‌وپا کنند و آن را ناچیز جلوه دهند، ادعا کردند که علت این اتفاقات جنون لحظه‌ای بوده است. اما اگر سران و مقامات سیاسی و نظامی تلاش می‌کنند با این ادعاهای پوشالی، واقعیت نارضیاتی گسترده در صفوف سربازان را لاپوشانی نمایند، نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند که هم‌اکنون هزاران سرباز از مراکز نظامی فرار کرده‌اند و بر طبق آمار خودشان متجاوز از یک و نیم میلیون نفر نیز قوانین رژیم را زیر پا نهاده و از انجام خدمت نظاموظیفه اجباری سرباز زده‌اند. این‌ها همان گروهی هستند که رژیم از آن‌ها به‌عنوان مشمولین غایب نام می‌برد. این گروه جدا از صدها هزار نفری است که به بهانه ادامه تحصیلات در داخل و خارج از کشور، از حضور در پادگان‌ها و خدمت نظاموظیفه اجباری خودداری کرده‌اند. این آمارها بیان چیز دیگری جز بی‌اعتباری رژیم حاکم بر ایران در میان توده مردم، شناخت و آگاهی جوانان از نقش ارتجاعی و سرکوبگرانه ارگان‌های نظامی و پلیسی و نفرت و انزجار آن‌ها از نظاموظیفه اجباری نیست.

از همین روست که جوانان کشور نه‌فقط از انجام خدمت سربازی اجباری سرباز می‌زنند، بلکه اساساً خواهان برچیدن آن هستند. این به یک خواست عمومی در سراسر کشور تبدیل شده است. اتفاقات فوق‌الذکر و آمار و ارقامی که ارائه شد، نشان می‌دهد که از دیدگاه جوانان، انجام سربازی اجباری به مدت ۲۲ تا ۲۴ ماه، چیز دیگری جز اسارت و تباه شدن زندگی آن‌ها در گوشه پادگان‌ها در بهترین سنین زندگی و خدمت به ارتجاع نیست. دو سال از زندگی جوانان در مراکز نظامی تباه می‌شود و آنچه به آن‌ها آموزش داده می‌شود، ناسیونالیسم، دشمنی و نفرت ملی، تحقیر مردم کشورهای دیگر، روحیه نظامی‌گری و آدمکشی، تن دادن به اطاعت کورکورانه، تبعیت بی‌چون‌وچرا از مافوق، پاسداری از سنن استبدادی و ارتجاعی، فرمان‌برداری از رژیم استبدادی و خرافات مذهبی است که با بیگاری و انجام کار مفت و مجانی در مراکز نظامی و غیرنظامی تکمیل می‌شود.

محیط نظامی به‌ویژه در رژیم‌های استبدادی از نمونه جمهوری اسلامی، مرکز انواع و اقسام فساد و لومپنیسم، مصرف مواد مخدر، تجاوز، توهین و تحقیر نیز هست. کسی که وارد این محیط می‌شود، از این بابت نیز در معرض آسیب‌های جدی قرار دارد. این هم دلیل دیگری است بر این‌که چرا جوانان کشور که امروزه عموماً باسواد و تحصیل‌کرده‌اند، از محیط نظامی و نظاموظیفه اجباری نفرت دارند و آشکارا به‌ویژه از طریق شبکه‌های اجتماعی، خواستار لغو نظاموظیفه اجباری شده‌اند. اما آیا اصولاً می‌توان نظاموظیفه اجباری را در ایران ملغی ساخت و اگر پاسخ این سؤال آری باشد، چگونه؟ از مدتی پیش گروهی از درون خود هیئت

حاکمه، که نگران تکرار تجربه شورش‌های سربازان، پیوستن آن‌ها به مردم و ازهم‌گسیختگی ارتش در دوران رژیم شاه هستند و شاهد نارضیاتی گسترده جوانان از نظاموظیفه اجباری هستند، مطرح کرده‌اند که در ایران هم بهتر است مثل تعدادی از کشورهای جهان، سربازان حرفه‌ای جای سربازگیری اجباری را بگیرند و خدمت نظاموظیفه اجباری برافند. آن‌ها توقف سربازگیری اجباری را منوط به جایگزین کردن آن با سربازان حرفه‌ای یا ترفیق اجباری و اختیاری کرده‌اند. اما سرباز حرفه‌ای کیست؟ سرباز حرفه‌ای یک مزدور است که در ازای گرفتن حقوق معینی در هرماه، آموزش لازم را برای جنگ و کشتارهای داخلی و خارجی می‌آموزد و در شرایطی که طبقه حاکم ضروری می‌بیند، آموخته‌های خود را عملی می‌کند. نمونه سرباز حرفه‌ای، سربازان آمریکایی هستند که در فنون جنگی، استفاده از پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و تاکتیک‌ها برای سرکوب و کشتار و تجاوز نظامی به کشورهای دیگر، آمادگی و مهارت دارند و در آدم کشی و بی‌رحمی خبره‌اند. جنگ ویتنام را خیلی‌ها ندیده‌اند، اما کمتر کسی است که فیلم‌های وحشی‌گری کنونی سربازان حرفه‌ای آمریکایی را در عراق و افغانستان در تلویزیون‌ها ندیده باشد. این نمونه سربازان حرفه‌ای است که از دیدگاه گروهی از حامیان نظم موجود در ایران، باید جایگزین سربازان وظیفه شوند. اینان همچنین پیشنهاد می‌کنند که از میان بسیجیان سربازان حرفه‌ای استخدام شوند. حالا مجسم کنید که این سرباز حرفه‌ای چه موجود وحشتناک و خطرناکی در دفاع از نظم استبدادی حاکم و سرکوب و کشتار مردم خواهد بود.

آن‌ها به‌ویژه به تعدادی از کشورها استناد می‌کنند که از پایان جنگ سرد و اوایل قرن بیست و یکم سربازگیری اجباری را متوقف کرده‌اند. اما نخست باید اشاره کرد، آنچه که در این کشورها رخ داده نه لغو سربازگیری اجباری بلکه تعلیق آن است. به هرکدام از کشورهایی که در آن‌ها سربازگیری اجباری متوقف شده، رجوع شود، همواره این توقف سربازگیری اجباری به‌شروط و شروطی محدود شده که هر زمان دولت بورژوازی اراده کند، می‌تواند مجدداً آن را احیاء نماید. کافی است که کمترین بحران داخلی و یا خارجی رخ دهد تا سربازگیری اجباری دوباره برقرار شود. یک نمونه آن در همین چند ماه اخیر، دولت سوئد است. در سوئد سربازگیری اجباری از سال ۲۰۱۰ متوقف گردید. اما چند ماه پیش با این ادعا که در مرزهای این کشور اوضاع بحرانی است، دوباره احیاء گردید. این نمونه به‌وضوح نشان می‌دهد، مادام که نظم سرمایه‌داری حاکم است، مادام که جنگ و تجاوز نظامی، توسعه‌طلبی، مبارزه بر سر مناطق نفوذ و بازارها وجود دارد، مادام که مبارزات طبقاتی و بحران‌های داخلی موجودیت نظم سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار را تهدید می‌کند و لذا مادام که دولت به‌عنوان ابزار سرکوب و سلطه طبقاتی بورژوازی با نیروهای مسلح حرفه‌ای جدا از

مردم وجود دارد، سربازگیری اجباری هم به درجات مختلف وجود خواهد داشت. گیریم در پاره‌ای از کشورها در مقاطع معین، محدودتر، دوره‌های کوتاه‌تر و رفتار انسانی‌تر و در رژیم‌های استبدادی گسترده‌تر، دوره‌های طول‌تر، همراه با برخوردهای خشن‌تر و به کلی ضد انسانی.

اما چرا به‌رغم این‌که سرباز حرفه‌ای از برخی جهات به نفع دولت‌های سرمایه‌داری است، جمهوری اسلامی باوجود توصیه‌های حتی گروهی از درون طبقه حاکم، نمی‌تواند به‌سادگی نظاموظیفه اجباری را متوقف سازد؟

در پاسخ باید گفت، در ایران، رژیم استبدادی و دیکتاتوری عریان، در شرایط نارضیاتی وسیع توده‌ای، همواره نیاز به یک دستگاه نظامی سرکوبگر عریض و طویل دارد که بتواند نارضیاتی را در هر شکل آن به‌شدت سرکوب و مهار کند. اگر بسیاری از کشورهای جهان در شرایط جنگ‌های خارجی نیاز به سربازگیری وسیع دارند، در ایران، خشم و نارضیاتی مترکم از رژیم حاکم به درجه‌ای است که هرلحظه انتظار انفجار آن وجود دارد و اوضاع به‌گونه‌ای است که گوئی جنگ داخلی در سراسر ایران در جریان است. رژیم حاکم برای مقابله با موج گسترده نارضیاتی، اعتراضات و شورش‌های مردم، صدها هزار نیروی نظامی ارتشی، سپاه بسیج و پلیس را در شهرها و مناطق شورش متمرکز کرده است. بعید است امروزه کشوری را در جهان یافت که روزمره این‌همه مبارزه و اعتراض کارگری و توده‌ای و درگیری با نیروهای سرکوب وجود داشته باشد. بعید است کشوری را در سراسر جهان یافت که لشکری از مقامات دولتی رژیم از ترس و وحشت، محافظین نظامی داشته باشند. در تعدادی از کشورهایی که سربازگیری اجباری را متوقف کرده‌اند، حتی رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، نمایندگان مجلس و دیگر مقامات آزادانه از وسایل نقلیه عمومی یا موتورسیکلت و بوچرخه نیز برای رفت‌وآمد استفاده می‌کنند، در ایران اما به علت بحران‌های مداوم و نفرت و انزجار مردم از رژیم، حتی مقام‌های دست‌دوم کنونی و اسبق رژیم با چند محافظ نظامی رفت‌وآمد می‌کنند.

جمهوری اسلامی یک رژیم توسعه‌طلب، میلیتاریست و جنگ‌طلب است که نیاز به یک نیروی نظامی وسیع دارد. رژیم با اغلب دولت‌های منطقه در حالت خصامه قرار دارد، لذا همواره باید نیروی نظامی آماده درگیری نظامی داشته باشد. علاوه بر این، جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه که درگیر جنگ داخلی هستند، حضور نظامی مستقیم دارد، لذا، وقتی‌که بخشی از نیروهای آن در خارج از مرزها درگیرند، باید نیروی دیگری برای جایگزینی آن‌ها در داخل داشته باشد. بنابراین، رژیم می‌کوشد که از میان خود مردم، جمعیت وسیعی را به‌عنوان سرباز وظیفه و خدمت اجباری ضمیمه دستگاه نظامی و سرکوب، نیروهای مسلح حرفه‌ای خود کند، تا هم از آن وسیله‌ای برای سرکوب توده‌های کارگر و زحمتکش بسازد، هم هزینه‌های نظامی خود را کاهش دهد و هم از این نیرو در خدمت سیاست جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه خود استفاده نماید. بر

لغو خدمت نظام وظیفه اجباری

طبق گزارش‌هایی که سال گذشته در نشریات رژیم انتشار یافت متجاوز از یک میلیون سرباز در نیروهای مسلح رژیم، ارتش، سپاه پاسداران، پلیس و برخی مؤسسات غیرنظامی وجود دارد و هم‌ساله بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر به خدمت اجباری فراخوانده می‌شوند. با این اوصاف روشن است که چرا جمهوری اسلامی نمی‌تواند سربازگیری اجباری را همانند بسیاری از کشورهای دیگر، لاف‌ل به حالت تعلیق درآورد. به نکته دیگری هم باید اشاره کرد و آن تأمین هزینه‌های جایگزینی سربازان وظیفه با سربازان حرفه‌ای است. رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران به‌سادگی نمی‌تواند هزینه کلان یک میلیون سرباز حرفه‌ای را تأمین کند. درحالی‌که سربازگیری اجباری نه‌فقط هزینه هنگفتی برای رژیم ندارد، بلکه سواستفاده نظامی و نیز استفاده از کار مفت و مجانی آن‌ها، منبع درآمدی هم از طریق فروش سربازی هست.

اما آنچه متضمن منافع توده‌های کارگر و زحمتکش ایران و فرزندان آن‌هاست، نه سربازگیری اجباری وظیفه است و نه سربازان به‌اصطلاح داوطلبانه حرفه‌ای مزدور و آدمکش. سربازگیری به هر شکل آن، که جزئی از ارتش حرفه‌ای جدا از مردم و علیه مردم است، باید ملغی شود و برافند اما چگونه و چه چیزی می‌تواند جای آن را بگیرد؟

در این مورد هم مثل هر مطالبه دیگر مردم، تحقق آن مقدم بر هر چیز روی‌آوری به انقلاب و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. تجربه نزدیک به ۴۰ سال از استقرار جمهوری اسلامی نشان داده است که هیچ‌یک از مطالبات جدی مردم ایران باوجود جمهوری اسلامی امکان تحقق ندارد. اما تجربه این را هم نشان داده است که سرنگونی یک رژیم به تنهایی برای تحقق مطالبات مردم کافی نیست. رژیم سلطنتی شاه سرنگون شد، اما رژیمی بدتر از رژیم شاه جای آن را گرفت. مهم این است که در جریان انقلاب و سرنگونی رژیم حاکم، قدرت سیاسی در دست کدام طبقه قرار می‌گیرد و چه دولتی جایگزین دولت کنونی خواهد شد. در ایران، شرط پیروزی هر انقلاب، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و استقرار دولت شورایی است. دقیقاً با استقرار چنین دولتی است که نظام وظیفه اجباری نه در حرف و نه به‌طور موقت، بلکه واقعاً برای همیشه ملغی خواهد شد.

علت آن‌هم در این است که دولت شورایی هنگامی می‌تواند پدید آید و استقرار یابد که تمام دستگاه دولت بورژوازی که اساس و بنیان آن نیروهای مسلح حرفه‌ای دائمی جدا از مردم و بوروکراسی مافوق مردم است، درهم کوبیده شود و برافند و دولتی سازمان‌یابد که بر ابتکار عملی توده‌ای از پائین و تشکلهای توده‌ای شورایی مبتنی است.

دولت شورایی که یک دولت کارگری است، نمی‌تواند همچون تمام دولت‌های گذشته در طول تاریخ جوامع طبقاتی باشد که مدام خود را با تکیه هرچه بیشتر بر نیروهای مسلح دائمی و حرفه‌ای

و بوروکراسی مافوق مردم تقویت و مستحکم‌تر کند. بالعکس باید از همان آغاز سنگ بنای نابودی آن گذاشته شود و پیوسته خصلت دولتی خود را از دست بدهد. به عبارت دیگر از همان آغاز دولت به معنای مرسوم که تاکنون شاهد آن بوده‌ایم، نباشد. چراکه هدف انقلاب اجتماعی کارگری، استقرار سوسیالیسم و کمونیسم، برانداختن طبقات و تمام نهادهای طبقاتی است. دولت، اما ارگان ستم و سرکوب جامعه طبقاتی است، بنابراین دولت نیز باید محو و نابود شود. اما نه طبقات در یک‌لحظه برمی‌افتند، نه مبارزه طبقاتی و استقرار سوسیالیسم. تحت چنین شرایطی دولت هم نمی‌تواند در یک‌لحظه نابود شود. اما می‌تواند شکلی به خود بگیرد که تدریجاً خصائل سیاسی خود را از دست بدهد و تدریجاً محو شود. اما برای این‌که چنین شود، دیگر نمی‌تواند یک نیروی نظامی دائمی، حرفه‌ای جدا از مردم در شکل ارتش، پلیس و غیره وجود داشته باشد. جای آن را تسلیح عمومی خواهد گرفت و زنان و مردان کارگر و زحمتکش تحت اتوریته شوراهای مسلح می‌شوند. آنچه که در یک چنین نظامی شکل می‌گیرد، نوعی میلیتاریسم کارگری و توده‌ای است. در اینجا دیگر نیازی به این‌که جوانان دو سال به سربازخانه بروند و دو سال از بهترین ایام زندگی آن‌ها بر باد رود نیست. چون اساساً بساط ارتش دائمی حرفه‌ای برچیده شده است. توده‌های مردم آگاهانه و داوطلبانه مسلح می‌شوند تا از موجودیت نظامی که پاسدار منافع آن‌هاست حفاظت کنند. هیچ اجباری برای مسلح شدن نیز وجود ندارد. اما آموزش نظامی از سن معینی که فرضاً می‌تواند از اواخر دوره متوسطه باشد به جزئی از دروس تحصیلی تبدیل می‌گردد. در اینجا هیچ جدایی میان تولید و امر نظامی نیز وجود نخواهد داشت. نیروی مسلح در شکل میلیتاریسم، گارد سرخ یا هر شکل دیگری که به خود گرفته باشد، در همان حال، نیروی کار و تولید نیز هست، لذا کارگران و زحمتکشانی که در کارخانه تولید می‌کنند، یا در مؤسسات دیگر مشغول به کارند، در همان حال دوره‌های نظامی را در سطوح مختلف می‌بینند، از آنجایی‌که در حکومت شورایی و نظم سوسیالیستی، دیگر جدایی آموزش نظری و عملی وجود ندارد، در دانشگاه‌ها نیز رشته‌های مهندسی، در ساخت پیشرفته‌ترین وسایل نظامی دفاعی مشارکت فعال خواهند داشت. بر همین منوال کارگران سطوح مختلف تولید تسلیحات، کار با همان سلاح‌ها را خواهند آموخت. در واحدهای مسلحی که بر مبنای تسلیح عمومی شکل می‌گیرند، دیگر نظم و دیسیپلین بوروکراتیک، آمرانه و از بالا وجود نخواهد داشت. نظم و انضباط آگاهانه، داوطلبانه و دمکراتیک حاکم می‌گردد. فرماندهان واحدها توسط اعضای خود واحدهای مسلح انتخاب و هر زمان که لازم بود، آن‌ها را تغییر می‌دهند. القاب، عناوین و امتیازات مرسوم در ارتش نیز ملغی می‌گردد. همه به‌طور مساوی شهروند مسلح‌اند. از آنجایی‌که دولت کارگری، جنگ‌طلب، توسعه‌طلب و تجاوزگر نیست، واحدهای مسلح می‌توانند از پیشرفته‌ترین تاکتیک‌ها و تکنیک‌های جنگ‌های تدافعی برخوردار باشند و هر تجاوزی را درهم شکنند. با برافتادن ارتش دائمی و برقراری تسلیح عمومی، نمتتها مردم، مانع از

کمک‌های مالی

سوند	دروود بر فدائی	۲۰۰۰ کرون
کانادا- ونکوور	لاکومه	۵۰ دلار
	نرگس	۱۰ دلار
	دمکراسی شورایی ۱	۱۰۰ دلار
	دمکراسی شورایی ۲	۱۰۰ دلار
سونیس		
	علی‌اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
	سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
	حمید اشرف	۳۰ فرانک
	محمد کاسه‌چی	۵۰ فرانک
	امیر نبوی	۵۰ فرانک
دانمارک		
	هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
	دکتر نریمینا	۲۰۰ کرون
	خروش (اوت)	۲۰۰ کرون

بازگشت نظم ستمگرانه پیشین می‌شوند و قاطعانه از نظم انسانی جدید، نظم سوسیالیستی پاسداری می‌کنند و با تکیه بر سلاح، از طریق شوراها به اعمال حاکمیت مستقیم می‌پردازند و شرایط را برای محو تدریجی دولت فراهم می‌کنند، بلکه از شر هزینه‌های بسیار کلان دستگاه دولتی بورژوازی که بخش اعظم آن به نیروهای نظامی و سرکوب اختصاص می‌یابد، نجات می‌یابند. به‌جای این‌که هر سال ده‌ها میلیارد دلار صرف هزینه‌های این دستگاه سرکوبگر، انگل و ضد‌مردمی گردد، این مبالغ هنگفت در خدمت رفاه عمومی مردم، آموزش، بهداشت، ورزش و امکانات تفریحی قرار خواهد گرفت.

هنگامی‌که سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی پیروز شود، دیگر حتی به میلیتاریسم نیز نیازی نخواهد بود، خلع سلاح جهانی رخ خواهد داد.

برای برقراری نظامی که در آن نیروهای مسلح حرفه‌ای جدا از مردم برافند، نظم نوینی مبتنی بر تسلیح عمومی و میلیتاریسم استقرار یابد و به نظام وظیفه اجباری نیز پایان داده شود، جوانان کشور، سربازان در پادگان‌ها باید مبارزه خود را علیه رژیم حاکم تشدید کنند و به مبارزه طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورایی بپیوندند.

کسی که خواهان برافتادن همیشگی سربازگیری اجباری، برافتادن نظام وظیفه اجباری و هرگونه نیروی مسلح سرکوبگر جدا از مردم و علیه مردم است، باید خواهان برافتادن دولت بورژوازی و استقرار دولتی شورایی باشد.

سازمان فدائیان (اقلیت) که مدافع استقرار یک دولت شورایی و حکومت شورایی در ایران است، از خواست جوانان کشور و خانواده‌های آن‌ها برای برچیدن قطعی بساط نظام وظیفه اجباری دفاع می‌کند.

یادداشت‌های سیاسی

صحنه‌ی سیاسی عراق بعد از شکست داعش در موصل تا انتخابات آوریل ۲۰۱۸

عراق که به سادگی صورت گرفت، خود معلول بحرانی بود که جامعه‌ی عراق پس از سرنگونی صدام حسین و با شکل‌گیری فرقه‌گرایی افراطی به آن دچار شد که احزاب و گروه‌های شبه نظامی مسلح پیشبرنده‌ی آن بودند. بروز فرقه‌گرایی افراطی در عراق، جدا از تأثیرات فروپاشی ساختار سیاسی گذشته، متأثر از رشد اسلام‌گرایی افراطی و فرقه‌گرایی مذهبی در خاورمیانه بود.

رقابت و دخالت دولت‌های فرقه‌گرای منطقه در عراق، در کنار علایق و منافع دولت‌های امپریالیست به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، عراق را به کشوری جنگ‌زده، ویران و به یکی از مناطق رشد داعش تبدیل نمود.

دوران نخست‌وزیری مالکی اوج رشد فرقه‌گرایی در عراق و به موازات آن رشد گروه‌های افراطی و از جمله داعش بود که در نهایت به پایان نخست‌وزیری مالکی و نخست‌وزیری حیدر عبادی منجر گردید. سیاست‌های مالکی که بیش از دیگر نخست‌وزیران شیعه عراق به عملی در دست دولت ایران تبدیل شده بود، منجر به افزایش ناراضیاتی در میان جریان‌های سنی مذهب و کرد عراق گردید. همین فرقه‌گرایی افراطی مالکی و رشد ناراضیاتی در جامعه عراق بود که به سقوط آسان شهر موصل و فروپاشیدن چهار لشکر ارتش عراق منجر گردید و به رغم پیروزی "ائتلاف قانون" به رهبری نوری مالکی در انتخابات آوریل ۲۰۱۴ و کسب ۹۲ کرسی از ۳۲۸ کرسی پارلمان عراق، نوری مالکی نتوانست کرسی نخست‌وزیری را حفظ کند.

دو ماه پس از سقوط موصل، حیدر عبادی در ظاهر با هدف بیرون راندن داعش و یکپارچه کردن مجدد عراق بر سر کار آمد. اما به دلیل نفوذ دولت ایران بر جریان‌های شبه نظامی شیعه که در نهایت به بهانه‌ی جنگ با داعش منجر به شکل‌گیری حشد الشعبی به عنوان بازوی نظامی گروه‌های شیعه و تقویت موقعیت نیروی قدس سپاه در صحنه‌ی سیاسی عراق شد، عملاً به نتایج ملموسی منجر نگردید. در همین دوره و در شهرهایی که از دست داعش خارج شدند، شاهد انتقام‌گیری وحشیانه‌ی گروه‌های شبه‌نظامی شیعه از ساکنان سنی مذهب شهر بودیم که منجر به اعتراض شدید برخی از سازمان‌های بین‌المللی در مورد نقض حقوق بشر توسط گروه‌های شبه نظامی شیعه شد. در فلوچه صدها جوان سنی پس از زنده شدن داعش از این شهر ناپدید شده و خبرهایی از شکنجه و اعدام‌های دسته‌جمعی جوانان سنی منتشر گردید. البته به دلیل انعکاس این جنایات در جامعه عراق و ناراضیاتی شدید مردم عراق و اعتراضات بین‌المللی، در جریان سقوط موصل از این دست جنایات تا حدی زیادی نسبت به فلوچه کاسته شد.

حشد الشعبی که از تلفیق حدود ۴۰ گروه شبه نظامی عمدتاً شیعه در سال ۲۰۱۴ و پس از

سقوط موصل به دست داعش تشکیل شد، در نوامبر ۲۰۱۶ با رای پارلمان عراق که اکثریت آن در دست گروه‌های شیعه می‌باشد به یک ارگان نظامی رسمی در کنار ارتش این کشور تبدیل گردید. از آن زمان تاکنون و به رغم این که به ظاهر همه‌ی نیروها برای رهاسازی شهرهای تحت تصرف داعش در کنار یکدیگر قرار گرفته بودند، بارها شاهد درگیری بین شبه نظامیان حشد الشعبی با پیشمرگه‌های کرد در مناطق تحت اختلاف دولت عراق و حکومت خودمختار کردستان عراق بودیم و طبیعی‌ست که رفتارندوم استقلال کردستان عراق در مناطق مورد اختلاف بویژه کرکوک می‌تواند به این درگیری‌ها دامن بزند و فضای سیاسی عراق را بحرانی‌تر سازد.

رفتارندوم کردستان عراق در ۲۵ سپتامبر برابر با ۵ مهرماه یکی از اتفاقاتی‌ست که به نظر در ماه‌های آینده تأثیرات زیادی بر صحنه‌ی سیاسی کشور عراق خواهد گذاشت. جدا از مخالفت گروه‌های شیعه‌ی عراق، دولت‌های ترکیه و ایران از مخالفت جدی آن هستند و دولت ایران از هیچ گونه تلاشی برای جلوگیری از برگزاری رفتارندوم دریغ نخواهد کرد. دولت اسرائیل اما از موافقان برگزاری رفتارندوم در کردستان عراق است که روابط بسیار خوبی نیز با اقلیم کردستان عراق دارد.

"حشد الشعبی" یکی دیگر از معضلات کشور عراق است. گروه‌های شبه نظامی افراطی شیعه مذهب که دست بالا را در حشد الشعبی دارند، با توجه به سیاست دولت ایران و اهرم پیشبرنده‌ی این سیاست در عراق یعنی سپاه قدس، تلاش دارند تا موقعیت خود را به عنوان یک تشکیلات نظامی که الگوی خود را از سپاه پاسداران ایران گرفته، تثبیت کنند. مسأله‌ای که نه تنها مورد مخالفت گروه‌های سنی مذهب و کرد است بلکه برخی از گروه‌های قدرتمند شیعه مانند گروه وابسته به مقتدا صدر نیز با آن به شدت مخالف هستند.

مقتدا صدر پس از بازگشت از عربستان در جمع هواداران خود در بغداد خواستار برچیده شدن و خلع‌سلاح حشد الشعبی شد و از ایران خواست تا از مداخله در امور عراق دست بکشد. سخنانی که واکنش سخنگوی وزارت خارجه ایران را نیز دربرداشت. قاسمی سخنگوی وزارت خارجه گفت "سخنان منسوب به مقتدا صدر را نباید جدی گرفت".

تثبیت حشد الشعبی از این جهت بسیار مهم است که به عنوان یک گروه نظامی رسمی و موازی با ارتش، می‌تواند به موقعیت برتر این گروه‌های شیعه مذهب در فضای سیاسی عراق بی‌انجامد و نفوذ دولت ایران را در دولت عراق تداوم بخشد و این چیزی‌ست که هیچ‌کدام از دولت‌های دیگر از ترکیه و عربستان و قطر گرفته تا آمریکا خواهان آن نیستند.

برای همین است که انتخابات آینده عراق که

هشت ماه دیگر برگزار خواهد شد، اهمیت زیادی پیدا می‌کند. پارلمانی که می‌تواند به تثبیت موقعیت حشد الشعبی و یا انحلال آن رای دهد. انتخاباتی که بر بستر و در نتیجه‌ی بحران‌های جامعه عراق، از هم اکنون منجر به صف‌بندی‌های جدیدی در میان گروه‌های سیاسی عراق شده است. برای نمونه در حالی که حیدر عبادی و نوری مالکی در انتخابات گذشته هر دو در ائتلاف قانون حضور داشتند (هر دو عضو حزب الدعوه عراق هستند)، اکنون صحبت از ائتلاف حیدر عبادی با مقتدا صدر و احتمالاً عمار حکیم می‌باشد. ائتلافی که خواستار عدم مداخله دولت ایران در امور عراق و برقراری روابط متعادل با تمامی کشورهای همسایه از جمله عربستان سعودی، ترکیه و ایران است. مصیب نعیمی سردبیر روزنامه الوفاق (روزنامه عربی زبان وابسته به موسسه مطبوعاتی روزنامه ایران) با بیان نقش پر رنگ مقتدا صدر، عمار حکیم، نوری مالکی و حیدر عبادی در جریان‌های سیاسی شیعه عراق، از احتمال ائتلاف مقتدا صدر و حیدر عبادی به دلیل نزدیک بودن دیدگاه‌های آن‌ها به عنوان محتمل‌ترین مسأله یاد می‌کند. وی همچنین احتمال ائتلاف عمار حکیم با دو نفر اخیر را نیز زیاد می‌داند. در واقع نوری مالکی در این میان تنها نماینده‌ی واقعی دولت ایران است. نزدیکی مقتدا صدر به عربستان سعودی و دیدار با ولیعهد عربستان در جریان سفر به این کشور، سفرهای متعدد عمار حکیم به کشورهای عربی همچون کویت، مصر، قطر و دیدار با امیر مکه و در نهایت جدا شدن از مجلس اعلای انقلاب اسلامی و ایجاد حزب "حکمت ملی" به‌رغم مخالفت خامنه‌ای، همه بیانگر این هستند که ایران بخشی از متحدان شیعه‌ی خود در عراق را از دست داده است، متحدان سابقی که می‌توانند شرایط را در عراق به ضرر دولت ایران تغییر دهند.

اما جدا از همه‌ی این تحولات، واقعیت مهم کشور عراق این است که تا زمانی که فرقه‌گرایی در عراق حاکم است، تا زمانی که عراق محلی برای رقابت و دخالت قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای باقی بماند، عراق همچنان در بحران غوطه‌ور خواهد ماند. این بحران می‌تواند در مقاطعی افزایش و یا در مقاطعی کاهش یابد اما هر قدر که این بحران تداوم یافته و از عمر آن بگذرد، انشفاق در جامعه عراق عمیق‌تر و عمیق‌تر خواهد شد.

اگر داعش به پایان کار خود در عراق برسد، هر لحظه این امکان وجود دارد که داعش‌های دیگری پیدا شوند، همان‌طور که داعش خود از دل "القاعده عراق" بیرون آمد. در این جا آن پارامتر مهمی را که نباید در تحولات آینده عراق فراموش کرد، ناراضیاتی عمیق مردم عراق، بویژه کارگران، زحمتکشان و جوانان عراقی است. بحران عراق که به میزان زیادی در لحظه‌ی کنونی از فرقه‌گرایی ریشه می‌گیرد، در کنار رشد فساد، ناامنی، کشتار، فقر و بیکاری موجب ناراضیاتی عمیق در میان توده‌های عراق شده است. در سال‌های اخیر مقتدا صدر تلاش زیادی برای به‌ربرداری از این ناراضیاتی کرده است. ناراضیاتی توده‌ها از سیاستمداران بر قدرت می‌تواند خود به یک عامل مهم در

یادداشت‌های سیاسی

صحنه‌ی سیاسی عراق بعد از شکست داعش در موصل تا انتخابات آوریل ۲۰۱۸

تغییرات آینده کشور عراق تبدیل شود. در این فضا فرماندوم استقلال کردستان عراق و انتخابات پارلمانی عراق در آوریل ۲۰۱۸ به عنوان دو رویداد مهم و تاثیرگذار در روند سیاسی در ماه‌های آینده خواهند بود.

زندان و اعدام، پاسخ رژیم به وضعیت بحرانی جامعه

در حالی که به گزارش خبرگزاری هرانا، در تیرماه امسال ۲۰ نفر به اتهام جرائم موادمخدر اعدام شدند، مجلس شورای اسلامی سرانجام پس از دو سال کشمکش و رفت و برگشت طرح تخفیف حکم اعدام جرائم مواد مخدر، این طرح را در ۲۲ مرداد به تصویب رساند. بر طبق این مصوبه مجازات اعدام در رابطه با مواد مخدر محدود می‌شود.

این طرح که لایحه‌ی آن از سال ۹۳ به مجلس ارائه گردیده، هفته‌ی گذشته برای چندمین بار به کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس جهت اصلاحات، مجدداً ارجاع داده شد. آنچه در رسانه‌ها در مورد علت به تأخیر افتادن این طرح ذکر شده، به غیر از مخالفت‌های علنی برخی نمایندگان یا مسئولین، مخالفت برخی از عناصر و ارگان‌های پلیسی، امنیتی بود، که البته نام‌شان هرگز فاش نشده است. این مصوبه هنوز باید به تایید شورای نگهبان برسد.

البته این طرح به هیچوجه شامل تمام احکام اعدام و یا حتی تمام احکام اعدام مربوط جرائم مواد مخدر نمی‌شود و تنها تحت شرایط خاصی، از جمله، نداشتن اسلحه گرم، عدم استفاده از کودکان و نوجوانان در امر قاچاق و عدم سوپیشینه‌ی ۱۵ سال، مصداق می‌یابد. با توجه به اینکه حسن نروزی، سخنگوی کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس، در یکی از مصاحبه‌های خود عنوان کرد، با تصویب این طرح حدود ۸۰ درصد از احکام صادره‌ی اعدام لغو می‌شود، این نتیجه گرفته می‌شود که تاکنون نیز ۸۰ درصد اعدامی‌ها، هیچیک از این شرایط را نداشتند. در واقع بر کسی پوشیده نیست که اکثریت بزرگ افرادی که اعدام می‌شوند، قاچاقچی‌ها و واسطه‌های خرده پاو چه بسا معتادانی بودند که برای تهیه‌ی مواد خود دست به این کار می‌زدند. با توجه به حجم توزیع مواد مخدر در ایران، روشن است که دست ارگان‌های امنیتی و افراد بانفوذ و وابسته به حکومت در کار است. اما نام هیچیک از این «برادران قاچاقچی» هرگز فاش نشده است، چه برسد به مجازات و اعدام. تجبلی ندارد که با وجود اعدام هزاران نفر در سال‌های گذشته، به

نقل از حسن نروزی، آمار رسمی قاچاق مواد مخدر در سال ۹۱ نزدیک به ۵۰۰ تن و در سال ۹۳، ۵۵۵ تن بود و در سال ۹۴ این رقم به ۶۱۸ تن رسیده است.

حکم اعدام، حکمی مقدس در نظام مذهبی و دیکتاتوری جمهوری اسلامی است که هرگز از این نظام حذف نخواهد شد و از آغاز حاکمیت این رژیم، با سرشت آن عجین بوده است. از همان ابتدا، این تنها زندانیان سیاسی و مخالفان نظام نبودند، که دسته دسته اعدام می‌شدند. دامنه قساوت و جنایات این رژیم ارتجاعی تاکنون ده‌ها هزار انسان را به بهانه‌ی اعتیاد، روابط جنسی و جرائم جنایی تحت عنوان قصاص به کام مرگ فرستاده است. این وضعیت که در آمارهای جهانی انعکاس پیدا می‌کند، حاکی از این است که ایران در مقایسه با دیگر کشورها، با احتساب جمعیت، بیشترین اعدام‌ها را در سطح جهان دارد. این امر شامل اعدام جوانانی نیز می‌شود، که در سنین کودکی یا نوجوانی متهم به ارتکاب جرم شده‌اند. علیرضا تاجیکی، نوجوانی بود که چندی پیش اعدام شد. تنها مدرکی که علیه وی وجود داشت اعترافات خودش بود که در هفته‌های اول دستگیری‌اش در سلول انفرادی و تحت شکنجه انجام شد. او در این مدت نه وکیل داشت و نه خانواده‌اش از او خبر داشتند. در حال حاضر به گفته‌ی مسئولان رژیم حدود ۵ هزار و سیصد نفر با حکم اعدام در زندان‌ها به سر می‌برند.

تنها در سال گذشته به گزارش روابط عمومی سازمان زندان‌ها و اقدام‌های تأمینی و امنیتی کشور، ۲۱۷ هزار و ۴۳ نفر در زندان‌ها به سر می‌برند. در همین گزارش آمده است، در آبان ماه سال ۱۳۹۵ تعداد ۷۵۷۹ زندانی مالی در زندان‌ها به سر می‌برند که ۹۵ درصد از احکام مالی شامل زنان می‌شود. غالب این‌ها زنانی هستند که ضامن اعتبارات یا چک‌ها شده‌اند. به نقل از رئیس سازمان زندان‌ها در تاریخ ۱۸ مرداد، در رابطه با مواد مخدر تعداد زن‌ها از مردها پیشی گرفته است. در سال ۹۵، ۵۲ درصد زندانیانی که به زندان وارد شدند، زن و ۴۲ درصد مرد بودند. البته در این میان معلوم نیست که تکلیف ۶ درصد بقیه چیست (!). به گزارش ایسکانیوز، در حال حاضر ۲۳۰۰ کودک به همراه مادران خود در زندان‌ها به سر می‌برند. این آمار در سال گذشته ۴۰۰ تا ۴۳۰ نفر اعلام شده بود. علاوه بر این‌ها به گزارش جمعی از سازمان‌های حقوق بشری در ماه اوت سال ۹۵، در ایران تعداد ۹۱۵ نفر زندانی سیاسی و عقیدتی در بازداشت به سر می‌برند که ۳۹۰ نفر از آن‌ها زندانیان گُرد و متهم به «محرابه» بودند که مسلماً در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های جمهوری اسلامی تحت شکنجه‌ی شدید قرار داشته و غالب آنان اعدام می‌شوند.

اینکه چرا برخی از سرکردگان رژیم، اکنون به فکر تخفیف حکم‌اعدام افتاده‌اند، دلایل مختلفی دارد. مهمترین دلایلی که عنوان می‌شود این است که با احکام این‌گونه، جرائم مواد مخدر، مانند دیگر جرائم اجتماعی نه تنها کاهش نیافته، بلکه افزایش یافته‌اند. این واقعیتی است که حتی کارگزاران جمهوری اسلامی نیز قادر به انکار آن نیستند. در مصاحبه‌ای که اخیراً مدیرکل دفتر امور آسیب‌های اجتماعی وزارت کار و رفاه

اجتماعی با ایلنا انجام داد، ذکر کرد که ۴۶ درصد از زندانیان آزاد شده به زندان باز می‌گردند. به این تعداد نیز همواره افزوده می‌شود. در حالی که جمعیت کشور به نسبت سال ۵۷ دو برابر شده، تعداد زندانیان ده برابر گردیده است. البته باید در نظر داشت که در جمهوری اسلامی دامنه‌ی تعریف جرم وسیع‌تر شده است. اما با این وجود، افزایش سرسام‌آور جنایت و گسترش خشونت در جامعه که باز تولید خشونت ساختاری در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است، واقعیتی آشکار است. بیکاری، فقر، نداشتن چشم اندازی برای آینده، مشکلات عدیده‌ی معیشتی، تحقیر و توهین به افراد جامعه، عدم امنیت و نبود آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی، اکثریت جامعه راتحت فشارهای گوناگون قرار داده است. متأسفانه در شرایط خفقان و دیکتاتوری که انسان‌ها را حلی برای حل معضلات شخصی و اجتماعی خود نمی‌یابند، به خرافات پناه می‌آورند، به اعتیاد روی می‌کنند. دست به سرقت و آدمکشی می‌زنند و جامعه به بی‌اخلاقی، فساد و خشونت کشیده می‌شود. حتی مجازات حبس در زندان‌های مخوف جمهوری نیز نمی‌تواند بسیاری که این مجازات را پشت سر گذاشته و آزاد شده‌اند را، از بیراهه باز دارد و به زندان باز می‌گردند. دلیل این امر برای کسی که بخواهد بفهمد، به سادگی قابل توضیح است. افرادی که سابقه‌ی زندان دارند، پس از آزادی، خود را در شرایط اجتماعی سابق شان باز می‌یابند که اکنون به دلیل سابقه دار بودن و تمام فشارهای روانی و اقتصادی که مازاد بر شرایط قبیل شده‌اند، راه حلی برای گریز از این وضعیت، نمی‌بینند و به اقدام‌های قبلی و چه بسا بدتر دست می‌زنند. این‌ها حاصل حکومت فاسد و به غایت خشن جمهوری اسلامی است که زدها و قاچاقچیان اصلی منصب دارند هستند. وضعیت جامعه‌ای که رژیمی بر آن حاکم است که وزیر دادگستری‌اش به قتل عام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی «افتخار» میکند، بهتر از این نمی‌تواند باشد.

امضورت طرح این لایحه چه بود؟ واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در عرصه‌های مختلف با بحرانی روزافزون مواجه می‌باشد، که یکی از این بحران‌ها در عرصه‌ی اجتماعی و مساله‌ی زندان است. در سال ۹۳ که وضعیت بحرانی زندان‌ها برای اولین بار به شکل وسیع در رسانه‌ها مطرح شد، به گزارش مشرق، ۶۰۰ هزار زندانی وجود داشت که چندین برابر گنجایش استاندارد زندان‌های کشور بود. از این زمان، رژیم تلاش می‌کند تا تعداد زندانیان و در واقع بار مالی صدها هزار زندانی در کشور کاهش یابد. در مصاحبه‌ی اخیر رئیس سازمان زندان‌ها ذکر شد که در دو سال گذشته بودجه‌ی عمرانی سازمان زندان‌ها صفر بوده است. در سال ۹۵، ۱۱۴ هزار نفر با پرداخت وثیقه آزاد شده‌اند. حدود ۴۰ هزار نفر عفو شدند. در طرح تخفیف مجازات اعدام، مجازات نقدی یک میلیارد تا ۱۰ میلیارد ریال در نظر گرفته شده است. گزارش‌های متعددی از درون زندان‌ها حاکی از اجبار زندانیان برای پرداخت هزینه‌هایی است که در واقع نباید پرداختند. در عین حال تشویق "کمک‌های مردمی" سیاست

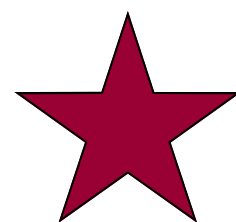
یادداشت‌های سیاسی

گل همین جاست، همین جا برقص

زندان و اعدام، پاسخ رژیم به وضعیت بحرانی جامعه

دیگری است که به ویژه در سال‌های اخیر رژیم تبلیغ وسیعی بر سر آن به راه انداخته و به این ترتیب تلاش می‌کند تا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده و هزینه‌های خود را کمتر کند و در واقع جیب‌های مفت خوران خود را پُر تر کند. ماجرای افشای ۶۳ حساب شخصی صادق لاریجانی و واریز غیرقانونی سالانه ۲۵۰ میلیارد تومان به این حساب‌ها، موضوعی است که از سال گذشته در رسانه‌ها به طور وسیعی منتشر شد. همچنین حقوق و پاداش مزاد بر مصوبه قانونی به کارکنان قوه ی قضائیه بر اساس گزارش دیوان محاسبات به ۲۸۵ میلیارد تومان می‌رسد. در کنار این درآمدهای نجومی، ایران هر ساله میلیون‌ها دلار کمک مالی از سازمان ملل و دیگر ارگان‌های بین‌المللی تحت عنوان مبارزه با مواد مخدر دریافت می‌کند.

بنابراین، عوامل رژیم جمهوری اسلامی که تلاش می‌کنند، طرح تخفیف مجازات اعدام را به عنوان اقدامی انسان دوستانه و کاهش آمار زندانیان و تعداد اعدامی‌ها را به عنوان موفقیت و فایده آمدن بر جرم، جنایت و فساد جلوه دهند، هدفی جز استفاده ی تبلیغاتی در داخل و به ویژه در خارج از کشور و همزمان، کاهش هزینه‌ها و افزایش درآمدهای خود، ندارند. اما هیچکدام از این‌ها، پاسخی برای بحران فزاینده ی ناهنجاری‌های اجتماعی در تمام عرصه‌ها، از جمله پر شدن زندان‌ها نمی‌باشد. همانطور که این رژیم در عرصه‌های دیگر اجتماعی و اقتصادی نیز قادر به پاسخ دادن به بحران‌های موجود نیست. چرا که پاسخ اصلی در تغییر بنیادی مناسبات اقتصادی و روبنای جامعه نهفته است و در عمل، اولین گام در این مسیر، نفی و سرنگونی رژیم می‌باشد. دستگاه پلیسی و قضایی و زندان در کنار ارگان‌های دیگر دولت، ابزار سرکوب طبقه ی زحمتکش می‌باشند. به این مساله ی مهم و اصلی، ویژگی مذهبی و ایدئولوژیک نظام نیز افزوده می‌شود. اما دور نیست روزی که این جانبانی که جان انسان‌ها را به راحتی می‌گیرند، مال و حاصل رنج میلیون‌ها کارگر و زحمتکش را به غارت می‌برند، حقوق انسانی مردم و آزادی‌ها را پایمال کرده و جامعه را به ورطه ی رذالت و ذلت سوق می‌دهند، کشت خود را از این همه بذر نفرت و خشونت و مرگ، درو کنند.

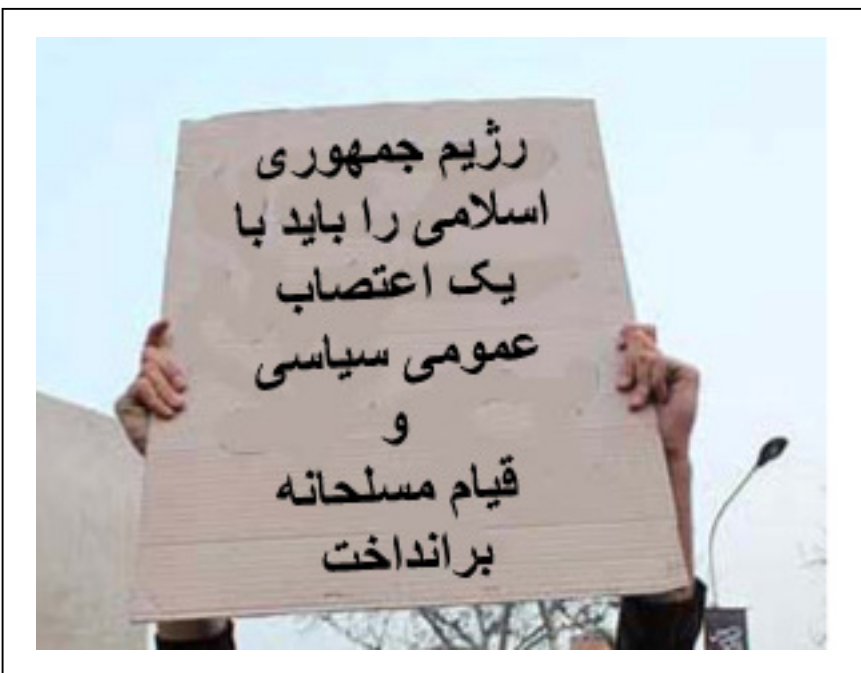


تمام ارکان اش ریشه دوانده است، دیگر یک ادعای توخالی نیست، بلکه یک شیبادی تام و تمام است. در شرایطی که رکود اقتصادی گلوی نظام را گرفته است، در وضعیتی که بانک‌ها و دیگر موسسات مالی جمهوری اسلامی با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته اند تا ورشکستگی شان در نزد توده هاعیان نشود، در وضعیتی که نیمی از مراکز تولیدی کشور از کار افتاده و یا با تولید ۳۰ درصدی به کار خود ادامه می‌دهند، ادعای "ریشه کن کردن کامل فقر مطلق در جامعه" و ایجاد "فرصت‌های پیشرفت به صورت عادلانه در مناطق کشور" فقط یک وراجی محض است. یک ادعای توخالی که شیبادی همچون حسن روحانی قدرت بیان آن را دارد.

این وعده های کذابی و لاف زنی های دروغین البته، توسط کسی بیان شده است که همزمان ادعا کرده است که "صدای مردم" را در انتخابات شنیده است. روحانی در شرایطی از شنیدن "صدای مردم" سخن می‌گوید و وعده عمل "به امید و اعتماد آنان با همه وجود" را می‌دهد، که از همان مطالبات حداقلی و قابل دسترس بودن توده های متوهمی که بر این "امامزاده" بی‌خاصیت دخیل بسته بودند نیز، بی‌توجه مانده و با چپش کابینه جدیدش عملاً به صورت رای دهندگان متوهم خود تف کرده است. وقتی او حتا از انتخاب یک وزیر زن و یا یک وزیر سنی مذهب در کابینه اش ناتوان بوده است (۱)، وقتی او بجای مصطفی پور محمدی، قاتل زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، جلال و آدمکش دیگری به نام علی رضا آوایی را در وزارت دادگستری می‌گمارد، این بدان معنا است که خود روحانی نیز از قماش مجموعه همان جنایتکاران است. کسی که به عنوان فرد مورد وثوق نظام، سال

های متمادی در بالاترین پست های امنیتی خدمتگزار نظام بوده است. شیبادی که در حرف و تبلیغات انتخاتی، با طرح شعار ۳۸ سال زندان و اعدام به جنگ تبلیغاتی ابراهیم رئیسی رفت و اینک در مقام عمل، جنایت کاری دیگر با همان پیشینه رئیسی را در کابینه خود گماشته است. در چنین وضعیتی که حسن روحانی با وقاحت تمام وعده "ریشه کن کردن کامل فقر مطلق در جامعه" را به مردم می‌دهد و به طریق اولی از پریدن های شگفت انگیز خود در "رودس" لاف می‌زند، اما در همان حال، از عمل به کمترین مطالبات رای دهندگان متوهم اش امتناع ورزیده است، باید به این "گاؤگند چاله دهان" شیباد نهیب زد: "گل همین جاست، همین جا به رقص".

(۱) - پوشیده نیست در نظام بغایت ارتجاعی و ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی که تمام بنیان‌های ساختار حکومتی اش، بر سرکوب، نابرابری، بی‌عدالتی و استثمار شدید کارگران و توده های محروم جامعه پایه ریزی شده است، انتخاب یک یا چند وزیر زن و یا تعدادی وزیر سنی مذهب، هیچ تاثیر ملموسی بر سرنوشت فلاکت بار توده های مردم ایران نخواهد داشت. چرا که در چنین سیستمی همه وزرا و نمایندگان، مستثنا از اینکه مرد یا زن باشند، جملگی جهت اجرای اهداف سرکوبگرانه طبقه حاکم به خدمت گرفته می‌شوند. نمونه روشن آن، همین نمایندگان مناطق اهل تسنن هستند. نمایندگانی که طی ۳۹ سال گذشته همواره در رکاب هیئت حاکمه ایران به پادویی مشغول بوده اند. یا نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی که در تدوین و تصویب قوانینی بر ضد زنان کشور و نیز علیه کودکان دختر همواره از نمایندگان مرد، پیشتازتر بوده اند.



یادداشت‌های سیاسی

صحنه‌ی سیاسی عراق بعد از شکست داعش در موصل تا انتخابات آوریل ۲۰۱۸

بهرغم شکست داعش در موصل و در حالی که تنها هشت ماه به انتخابات پارلمانی عراق باقی مانده، کشور عراق همچنان با بحران‌های عدیده‌ای روبروست. بحران‌هایی که هنوز چشم‌اندازی برای حل آن‌ها وجود ندارد و به‌رغم تضعیف داعش، می‌تواند در اشکال دیگری حتا به تشدید بحران و تنش در عراق کنونی منجر گردد.

داعش در یکسال اخیر - به‌ویژه پس از بیرون رانده شدن از فلوجه در تابستان سال گذشته - بسیاری از مناطق تحت کنترل خود را در عراق از دست داد. هم اکنون شهر عمدتاً ترکمن‌نشین "تلعفر" در استان نینوی عراق بزرگترین شهر تحت کنترل داعش است و اگر اتفاق خاصی نیفتد در ماه‌های آینده شاهد بیرون راندن داعش از این شهر نیز خواهیم بود.

اما حضور داعش و تصرف بخش‌های مهمی از

در صفحه ۹

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 747 August 2017

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

shora.tv@gmail.com

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دمکراسی شورایی می‌رسانیم که :
برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هات برد مجدداً از ماهواره یاه ست پخش می شود.

مشخصات ماهواره :

ماهواره یاه ست Satellite Yahsat
فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency 11766
عمودی Polarization Vertical
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate 27500
اف ای سی ۵/۶ FEC 5/6

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی :

چهارشنبه ها ساعت نه و نیم شب بوقت ایران
(ساعت ده صبح بوقت لس آنجلس و هفت عصر بوقت اروپای مرکزی)
بازپخش این برنامه : روز پنجشنبه نه و نیم صبح بوقت ایران
(ده شب پنجشنبه بوقت لس آنجلس و هفت صبح پنجشنبه بوقت اروپای مرکزی)

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ،
می‌توانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون
دمکراسی شورایی را مشاهده کنید .

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای " جی . ال . ویز "

www.didgah.tv
www.glwiz.com

۲- به صورت آرشیو ، در سایت سازمان فداییان - اقلیت :

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>
<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.
توجه : بینندگان عزیز تلویزیون دمکراسی شورایی جهنت اطلاع ؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسال می شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی